



دعای مطالعه

«اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَأَكْرِمْ نِي بِنُورِ الْفَهْمِ اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»^۱

(خدایا، مرا از تاریکی‌های وهم خارج کن و به نور فهم گرامی ام بدار!
خدایا، درهای رحمتت را به روی ما بگشا و خزانه‌های علمت را بر ما باز
کن، به مهربانی‌ات ای مهربان‌ترین مهربانان!)

۱. عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای مطالعه.





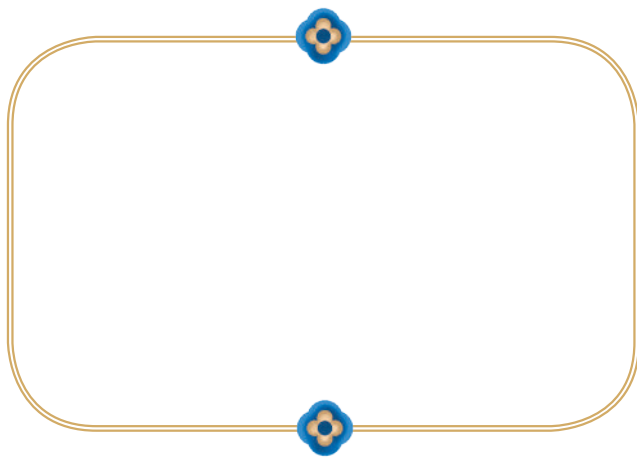
تقدیم به ارواح قدسی ائمه معصومین علیهم السلام، به ویژه
مولا و مقتدای زمان، حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام؛
شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس؛ مدافعان
مظلوم حرم اهل بیت علیهم السلام و زائران آستان ملکوتی
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام!





زائر ضوی

سبک زندگی مدافعان حرم



عنوان: سبک زندگی مدافعان حرم
نویسنده: مهدی منصوریان، مؤسسه فرهنگی هنری مطاف عشق
تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی
ویراستار محتوایی: جواد نشاطی زاده
ویراستار زبانی و صوری: وجیهه رمضانی
ارزیاب علمی: حجت الاسلام و المسلمین جواد محدثی
طراح جلد و صفحه آرا: مصطفی معمی وند
ناشر: زائر رضوی
چاپخانه: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰
شابک:

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

نشانی: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، بین باب‌الهدای ع و صحن غدیر، مدیریت فرهنگی

صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱ تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۷

سامانه پیامکی دریافت پیشنهادها و انتقادات: ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲

حق چاپ محفوظ است.



فهرست مطالب

۱۳.....	فصل اول: والدین
۱۵.....	مقدمه
۱۸.....	خاطرات
۱۸.....	۱. بوسیدن پای مادر
۱۹.....	۲. دیده بوسی
۱۹.....	۳. پایۀ رفاقت
۲۰.....	۴. خیاطی
۲۰.....	۵. عامل موفقیت
۲۱.....	۶. یک لحظه
۲۱.....	۷. اول پدر و مادر
۲۲.....	۸. اهل عمل
۲۳.....	۹. خانۀ مادر
۲۳.....	۱۰. رابطۀ مادر و فرزندی
۲۴.....	۱۱. <بِأَلْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا>
۲۵.....	۱۲. ادب
۲۶.....	۱۳. جایگاه والا
۲۶.....	۱۴. سنگ تمام

۲۹.....	فصل دوم: تحصیل
۳۱.....	مقدمه
۳۲.....	۱. علم باید انسان را به تواضع برساند





۲. زکات علم و دانش را بپردازد. ۳۲
۳. دانش‌اندوزی برای خدا باشد. ۳۳
- خاطرات ۳۴
۱. مطالعه ۳۴
۲. رشتهٔ جنگل ۳۵
۳. شیوهٔ درس خواندن ۳۵
۴. اسکن ۳۶
۵. حوزهٔ علمیه ۳۶
۶. پایان‌نامه ۳۷
۷. تدریس ۳۸
۸. هدف تحصیلی ۳۸
۹. دانش‌آموز ۳۹
۱۰. کشور خودم ۴۰
۱۱. روشنگری ۴۰
۱۲. عمل به قول ۴۱
۱۳. حلالیت ۴۲
۱۴. سطح علمی ۴۳
۱۵. نخبه بود ۴۴
۱۶. مطالعه ۴۵

- فصل سوم: مقابله با گناه ۴۷
- مقدمه ۴۹
- خاطرات ۵۲
۱. ترانه ۵۲





۵۳	۲. تنظیم سرعت
۵۳	۳. نامحرم
۵۴	۴. حق الناس
۵۵	۵. شیوه گلابیه
۵۵	۶. قانون
۵۶	۷. خرید
۵۶	۸. لقمه حرام
۵۷	۹. هیچ وقت
۵۷	۱۰. فلش
۵۸	۱۱. حق الناس
۵۹	۱۲. مال البیت
۵۹	۱۳. اینجانمی مانم
۶۰	۱۴. خودکار بسیج
۶۱	۱۵. مانکن
۶۱	۱۶. امتیاز ناحق
۶۲	۱۷. بیت المال

۶۳	فصل چهارم: معنویت
۶۵	مقدمه
۶۸	خاطرات
۶۸	۱. دو ابزار مهم
۶۸	۲. نماز شب های حاج قاسم
۶۹	۳. بخش فراموش نشدنی
۶۹	۴. سرمای عجیب





۵. نماز شب ۷۰
۶. راهیان نور ۷۱
۷. معراج السعادة ۷۲
۸. تفسیر نمونه ۷۴
۹. روزی دو دقیقه ۷۴
۱۰. اول وقت ۷۵
۱۱. نماز در میدان نبرد ۷۵
۱۲. داغ داغ ۷۶
۱۳. خدا ۷۶
۱۴. نماز صبح ۷۷
۱۵. نماز شب ۷۸
۱۶. قرآن داری؟ ۷۸
۱۷. حقوق سربازی ۷۹
۱۸. صف تا کسی ۸۰
۱۹. محل عبادت ۸۰
۲۰. نماز شب ۸۱

فصل پنجم: ولایت فقیه ۸۳

- مقدمه ۸۵
- سخن بزرگان ۸۶
- امام خمینی علیه السلام: ۸۶
- امام خامنه‌ای (مدظله العالی): ۸۷
- آیت الله العظمی حسین نوری همدانی (حفظه الله تعالی): ۸۷
- شهید قاسم سلیمانی: ۸۷





۸۸	وصیت نامه شهدا
۹۰	خاطرات
۹۰	۱. چقدر مدیون این مردیم!
۹۱	۲. کالای ایرانی
۹۱	۳. حضرت آقا
۹۲	۴. فاکتور بگیر
۹۳	۵. قول شرف
۹۴	۶. میدان عمل
۹۴	۷. معارف انقلابی
۹۵	۸. چفیه آقا
۹۵	۹. ولایت مدار
۹۶	۱۰. عکس امام
۹۷	۱۱. فدایی رهبر
۹۸	۱۲. کالای ایرانی
۹۸	۱۳. فرمایش صریح
۹۹	۱۴. وصیت نامه

۱۰۱	فصل ششم: فعالیت های فرهنگی
۱۰۳	مقدمه
۱۰۶	خاطرات
۱۰۶	۱. هنر
۱۰۶	۲. خواب
۱۰۷	۳. آقا محمود
۱۰۸	۴. برای شهدا





۵. شخصیت فرهنگی ۱۱۰
۶. پیوند با معصومین ۱۱۲
۷. معلم قرآن ۱۱۲
۸. هدیه ۱۱۳
۹. اول برادری ۱۱۴
۱۰. سیاسی ۱۱۵
۱۱. بازیافت ۱۱۵
۱۲. آچارفرانسه ۱۱۶

فصل هفتم: رفاقت و دوست‌یابی ۱۱۹

- مقدمه ۱۲۱
- خاطرات ۱۲۴
۱. رفاقت تعطیل ۱۲۴
۲. شب اول قبر ۱۲۵
۳. زود رفیق شدیم ۱۲۶
۴. یک کلمه ۱۲۷
۵. سطح علمی ۱۲۷
۶. امتحان ۱۲۸
۷. گره‌گشایی ۱۲۹
۸. اشتباه ۱۳۰
۹. قطع رابطه ۱۳۰
۱۰. کفش تمیز ۱۳۱
۱۱. طرح دوستی ۱۳۲
- کتابنامه ۱۳۳





۱۳۸.....سایت‌ها،
۱۴۱.....مسابقهٔ فرهنگِ سبک زندگی مدافعان حرم





فصل اول: والدين





شهید
سید حاج قاسم
سلیمانی

مقدمه

پدر و مادر ریشه‌های زندگی هر فرد و جامعه‌ای هستند. ریشه‌هایی که بار سنگینی از تربیت و پرورش جامعه را به دوش می‌کشند و بدون هیچ چشمداشتی، سرمایه زندگی‌شان را به پای فرزندان می‌ریزند. جایگاه والدین به قدری بلندمرتبه است که خدای باری تعالی، در قرآن کریم، نیکی کردن به پدر و مادر را پس از بحث توحید و یگانگی پروردگار، این چنین مطرح کرده است: «و خداوند را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.»^۱ «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید.»^۲

در کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام نیز این جایگاه، بلندمرتبه است، به قدری که امام صادق علیه‌السلام ترک نیکی کردن به والدین را حتی درباره پدر و مادر فاجر نیز جایز ندانسته‌اند و می‌فرمایند: «سه چیز است که خداوند متعال به احدی اجازه ترک آن‌ها را نداده است: ۱. نیکی به پدر و مادر، نیکوکار باشند یا فاجر؛ ۲. وفای به عهد با نیکوکار و بدکار؛ ۳. اداى امانت به نیکوکار و بدکار.»^۳ در جای دیگر، نیکی به والدین را یکی از عبادات مهم برای رسیدن به رضایت پروردگار برشمرده‌اند و می‌فرمایند: «نیکی به پدر و مادر، از حُسن معرفت بنده به خدا نشئت

۱. «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (نساء، ۳۶).

۲. «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَهًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (اسراء، ۲۳).

۳. «فَلَا تَلْمِزْ لِمَنْ يَدْعُو اللَّهَ لِأَخِيذٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِنَّ رُحْصَةٌ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ وَ وَفَاءً بِالْعَهْدِ لِلَّذِينَ وَ الْفَاجِرِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ» (حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ص ۳۶۷).





می‌گیرد؛ زیرا هیچ عبادتی، زودتر از رعایت حرمتِ پدر و مادر مسلمان، به رضایت خدا منجر نمی‌شود...»^۱

اما در این مجال و قبل از پرداختن به الگوهای عملی از زندگی شهدا، باید به چند نکته کوتاه و کاربردی اشاره کنیم که باید تلاش کنیم در ارتباط با والدین، به بهترین شکل، به مرحله عمل برسانیم.

۱. نیکی کردن به والدین، قبل از ابراز نیاز آن‌ها باشد.

ابی‌ولاد می‌گوید که معنای آیه «وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۲ را از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم، فرمودند: «احسان [به پدر و مادر] این است که رفتارت را با آن‌ها نیکو کنی و مجبورشان نکنی تا چیزی را که نیاز دارند، از تو بخواهند؛ هرچند بی‌نیاز باشند؛ یعنی باید قبل از درخواست آنان، نیازشان را برطرف کنی.»^۳

۲. خشنودی و خشم والدین، هم‌تراز با خشنودی و خشم خداست.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «آن‌که پدر و مادرش را خشنود کند، خدا را خشنود کرده و کسی‌که پدر و مادر خود را به خشم آورد، خدا را به خشم آورده است.»^۴

۱. «يُرَى الْوَالِدَيْنِ مِنْ حَسَنِ مَعْرِفَةِ الْعَبْدِ بِاللَّهِ إِذْ لَا عِبَادَةَ أُشْرَعُ نُلُوعًا بِصَاحِبِهَا إِلَى رِضَى اللَّهِ مِنْ حُرْمَةِ الْوَالِدَيْنِ الْمُسْلِمِينَ لِيُؤَجِبَ اللَّهُ تَعَالَى...» (محمد محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۴۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۷).

۲. اسراء، ۲۳.

۳. «الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَلَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَكَ شَيْئًا هُمَا يَخْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَإِنْ كَانَا مُسْتَفْزِعَيْنِ» (حسین نوری طبرسی (محدث نوری)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۳).

۴. «مَنْ أَرْضَى وَالِدَيْهِ فَقَدْ أَرْضَى اللَّهَ وَمَنْ أَسْخَطَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ أَسْخَطَ اللَّهَ» (علی بن حسام الدین متقی هندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۱۶، ص ۴۷۰).



۳. مراقب نفرین و عاق والدین باشیم.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «به فرزندی که عاق [والدین] شده است، گفته می‌شود: 'هر کاری می‌خواهی، انجام بده که من تو را نمی‌آمرزم.'»^۱

۴. با آن‌ها دلسوزانه و محترمانه رفتار کنیم.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرموده‌اند: «چشم‌هایت را جز از روی دلسوزی و مهربانی، به آن‌ها [یعنی پدر و مادر] خیره نکن و صدایت را از صدای آن‌ها بلندتر نکن. دست‌هایت را بالای دست‌های آن‌ها نَبَر و جلوتر از آنان راه نرو.»^۲

به امید آنکه بتوانیم به حقوق والدین، به بهترین شکل، عمل کنیم و خود را به مقام رضایت الهی برسانیم.



۱. «يُقَالُ لِلْعَاقِ إِعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنِّي لَا أَغْفِرُ لَكَ» (محمد بن محمد بن حیدر شعیری، جامع الاخبار، ص ۸۰).

۲. «لَا تَمْلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَرِقَّةٍ وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَلَا تَبْكُ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا وَلَا تَقْدِّمُ قُدَّامَهُمَا» (محمد بن یعقوب کلینی رازی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۵۸).

خاطرات

۱. بوسیدن پای مادر

مادر حاج قاسم سلیمانی که از دنیا رفتند، پس از چند روز، با جمعی از خبرنگاران تصمیم گرفتیم برای عرض تسلیت به روستای قنات ملک برویم. با هماهنگی قبلی، روزی که سردار هم در روستا حضور داشتند، عازم شدیم. وقتی رسیدیم، ایشان را دیدیم که کنار قبر مادرشان نشسته و فاتحه می خوانند. بعد از سلام و احوالپرسی، به ما گفت: «من به منزل می روم. شما هم فاتحه بخوانید و بیایید.»

بعد از قرائت فاتحه، به منزل پدری ایشان رفتیم. برایمان از جایگاه و حرمت مادر صحبت کرد و گفت: «این مطلبی را که می گویم، جایی منتشر نکنید.» گفت: «همیشه دلم می خواست کف پای مادرم را ببوسم؛ ولی نمی دانم چرا این توفیق نصیبم نمی شد. آخرین بار، قبل از مرگ مادرم که اینجا آمدم، بالاخره سعادت پیدا کردم و کف پای مادرم را بوسیدم. با خودم فکر می کردم حتماً رفتنی ام که خدا توفیق داد و این حاجتم برآورده شد.»

سردار درحالی که اشک جاری شده بر گونه هایش را پاک می کرد، گفت: «نمی دانستم دیگر این پاهای خسته را نخواهم دید تا فرصت بوسیدن داشته باشم.»^۱

سردار سپهبد شهید قاسم سلیمانی

۱. نک: سایت خبرگزاری دانشجویان ایران ایسنا، کد مطلب: ۹۸۱۰۱۴۱۴۲



۲. دیده‌بوسی

از مأموریت که برمی‌گشت، مستقیم می‌آمد خانه ما. می‌دانست خانم و بچه‌هایش چشم‌انتظار دیدنش هستند؛ ولی در حد چند دقیقه هم که شده بود، سری می‌زد. جلوی رواق خانه، احوالپرسی و دیده‌بوسی می‌کردیم. بعد هم خداحافظی می‌کرد و می‌رفت خانه خودشان. بعد دوباره با خانم و بچه‌هایش می‌آمد و سری بهمان می‌زد.

قبل از رسیدن به خانه، چند بار بین راه تماس می‌گرفت تا ببیند اگر چیزی نیاز داریم، بخرد؛ مثلاً زنگ می‌زد و می‌گفت: «من میدان امام هستم...، من نزدیک بازار هستم، چیزی نمی‌خواهید؟»^۱

شهید محمود رادمهر

۳. پایهٔ رفاقت

محمدرضا پایهٔ رفاقت بود و هروقت با بچه‌ها برای رفتن به هیئت یا تفریح برنامه‌ریزی می‌کردیم، با ما همراه می‌شد. تنها جایی که قید همراهی با ما را می‌زد، زمانی بود که خانواده‌اش چیز دیگری می‌گفتند. دعوت ما را رد می‌کرد و با آن‌ها می‌رفت. به‌شدت مطیع حرف پدر و مادرش بود. هرچه آن‌ها می‌گفتند، در اولویت بود؛ در صورتی که هرکدام از ما، ممکن بود به‌خاطر همراهی با رفقا، برنامه‌های خانوادگی‌مان را کنسل

۱. مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۴۵.



کنیم؛ ولی محمدرضا از این اخلاق‌ها نداشت.^۱

شهید محمدرضا دهقان امیری

۴. خیاطی

خیاطی که می‌کردم، محمود کنارم می‌نشست و کمکم می‌کرد. بقیهٔ بچه‌ها هم آرام‌آرام می‌آمدند و تا دیروقت می‌نشستند به کمک کردن: دکمه می‌زدند، نخ می‌چیدند، لباس‌ها را می‌بردند. اتوشویی و خلاصه هر کاری از دستشان برمی‌آمد، انجام می‌دادند. موقع کار خیلی مراقبم بودند؛ انگار که من بچهٔ آن‌ها هستم. تمام این کارها را می‌کردند که مبادا من به سختی بیفتم.^۲

شهید محمود رادمهر

۵. عامل موفقیت

وقتی از سر کار یا مأموریت برمی‌گشت، قبل از اینکه به خانهٔ خودمان بیاید، سری به خانهٔ مادرش می‌زد. اگر کاری داشتند، انجام می‌داد و بعد می‌آمد خانه؛ با اینکه خانهٔ مادرش خیلی از ما دور بود و نزدیک به یک ساعت راهش دورتر.

از مأموریت که برمی‌گشت، با اینکه می‌دانست ما چشم‌انتظار دیدنش هستیم؛ تماس می‌گرفت و خبر می‌داد که اول سری به مادر می‌زند. همهٔ این احترام‌ها به این خاطر بود که رسیدگی به



۱. محدثه علیچانزاده روشن، ابوصال، ص ۴۶.

۲. مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۳۰.

پدر و مادر را عامل موفقیت در کارها می دانست.^۱

شهید رضا خرمی

۶. یک لحظه

ناراحتی من برایش خیلی مهم بود؛ ولی وقتی پای پدر و مادرش به میان می آمد، سعی می کرد احترام آن ها کاملاً حفظ شود. یک بار که به خاطر مسئله ای ناراحت شده بودم، از مهدی خواستم مسئله را محترمانه با خانواده اش در میان بگذارد؛ اما قبول نکرد، گفت: «می ترسم حتی برای یک لحظه، پدر و مادرم ناراحت بشوند.»^۲

شهید مهدی حسینی

۷. اول پدر و مادر

از مأموریت که برمی گشت، اعتقاد داشت اول از همه، باید به دست بوسی پدر و مادرش برود. یادم هست یک بار وقتی آمد، گفتم: «اول برویم به کارهای خودمان برسیم، بعد شب برای شام می رویم خانه پدر و مادرت.»

گفت: «نه! اول دست بوسی و دیدوبازدید، بعد کارهای شخصی.»

خانه پدر و مادرشان در روستای دوروان بود. وقتی رسیدیم نزدیک خانه، دید مادر نشسته است. محمود قدم هایش را تند

۱. نک: محمد پاشازاده، لیخند حاج قاسم، ص ۳۸.

۲. نک: سید محسن پیام، مرد میدان، ص ۳۴.



کرد که زودتر به مادر برسد و لازم نباشد مادر برای استقبال، چند قدم جلوتر بیاید. تا این حد سعی می‌کرد احترام پدر و مادرش را حفظ کند.^۱

شهید محمود نریمانی

۸. اهل عمل

می‌گفت: «برای من خیلی مهم است که شما احترام پدر و مادرم را حفظ کنید.» روی این مسئله خیلی تأکید داشت. خودش هم اهل عمل بود و خیلی به پدر و مادرش احترام می‌گذاشت.

دانشگاهش در شهر دیگری بود. هروقت خسته از کلاس برمی‌گشت، همین که پدر و مادرش کاری از او می‌خواستند، همان جا کیفش را روی پله می‌گذاشت و می‌رفت دنبال کاری که خواسته بودند. نه پشت‌گوش می‌انداخت و نه کم‌کاری می‌کرد. کافی بود پدر یا مادرش لب تر کنند.

بعد از ازدواج، پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها از تهران می‌آمدیم آمل. به محض رسیدن، به سراغ پدر و مادرش می‌رفت تا اگر کاری دارند، انجام دهد. اگر هم پدرش منزل نبود، به باغ می‌رفت تا در کارها کمکشان کند.^۲

شهید هادی جعفری



۱. نک: سیدمحسن پیام، دُز دوران، ص ۳۸.

۲. نک: سایت رجانیوز، شهدای مدافع حرم، تاریخ دسترسی: ۲۱ آذر ۱۳۹۵؛ شبکه اطلاع‌رسانی دانا، حرف‌های خواندنی همسر مدافع حرم، تاریخ دسترسی: ۲۴ بهمن ۱۳۹۴، (<http://dana.ir/647186>). سایت صبح، مدافعان حرم، هادی جعفری، کد مطلب: ۶۴۲۲۵.

۹. خانۀ مادر

پدر ابوالفضل سال‌ها قبل فوت کرده و مادرش تنها بود. خیلی به مادرش خدمت می‌کرد و همیشه به فکر مادر بود. او ایلی که ازدواج کرده بود، دوستان به ابوالفضل می‌گفتند که خانۀ سازمانی بگیرد. ابوالفضل می‌گفت: «می‌خواهم دو واحد آپارتمان، کنار هم بگیرم که مادرم تنها نباشد.» چون نتوانست در محله خراسان دو واحد کنار هم بگیرد، به قیام‌دشت رفت و آنجا منزلش را تهیه کرد و هر روز از قیام‌دشت تا محل کارش، دو ساعت راه را می‌آمد و سختی‌های فراوانی را تحمل می‌کرد؛ ولی ارزشش را داشت، این‌طور می‌توانست به مادرش خدمت کند.^۱

شهید ابوالفضل نیکزاد

۱۰. رابطه مادر و فرزندی

بین من و مادرم اختلافی افتاده بود. از این قُدبازی‌های جوانانه که میان من و خانمم و مادرم را شکراب کرده بود. یک ماهی می‌شد که خانۀ مادرم نمی‌رفتم. یک روز عصر، محمود تماس گرفت و گفت: «چایی را آماده کن. دارم می‌آیم خانه‌ات.» کل خانواده روی محمود حساب ویژه‌ای باز می‌کردیم. محمود هم، برای حفظ جایگاه مادر، خیلی اهمیت قائل بود.

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی خبری تا شهدا، «منش‌های اخلاقی شهید ابوالفضل نیکزاد از زبان دوستان»، تاریخ دسترسی: ۳ مرداد ۱۳۹۵.





محمود آمد، چایی اش را خورد و شروع به صحبت کرد، گفت:
«از مادر خبر داری؟»

گفتم: «یک ماه می شود که سری به او نزدم.»

خانمم گفت: «مادر از دست ما دلخور است و حتی جوابِ
سلام ما را هم نمی دهد.»

محمود رو به خانمم کرد و گفت: «رابطه شما و مادرم،
رابطه مادرشوهر و عروس است؛ ولی رابطه مرتضی و مادر، رابطه
مادر و فرزندی است. اگر مادرم چهار تا هم توی سرش زد، او
باید سرش را بیندازد پایین و بگوید: 'چشم.'»

خلاصه آن قدر برایمان گفت و گفت تا از خر شیطان پیاده
شدیم و همان شب راه افتادیم به طرف منزل مادر. دست مادرم
را بوسیدم، حلالیت طلبیدم و اعتراف کردم که اشتباه از طرف ما
بوده است.^۱

شهید محمود رادمهر

۱۱. ﴿بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾

علیرضا محبت و ارادت بی نظیری به پدر و مادرش داشت.
ما هفته ای دو تا سه بار، پدر و مادرش را زیارت می کردیم؛ ولی
هر بار که با پدر و مادرش روبه رو می شد، گویا یک سال هست
که آن ها را ندیده است: پدرش را در آغوش می کشید، سر و روی
پدر را بوسه باران می کرد، دست پدر را می بوسید و بغض به
گلو، با پدرش حال و احوالپرسی می کرد. بعد از آن، می رفت در
آشپزخانه سراغ مادرش، دست و روی مادر را می بوسید و از آغوش

۱. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۵۳.



مادرش دل نمی‌کند.

دست مادر را می‌گرفت و کنار خودش می‌نشاند. وقتی که پدر می‌نشست، کف پاهای پدر را بوسه باران می‌کرد.

دو سال بعد از ازدواجمان، اولین باری که تلفنی به او خبر دادند مادرش به دلیل افزایش فشارش، در بیمارستان بستری است، خیلی حالش بد شد. فشارش افتاد و نتوانست روی پاهایش بند شود. آب‌قند به او دادم. از او خواستم خودش را کنترل کند، گفتم نباید این قدر بی‌تابی کند.

گفت: «من تحمل مریضی مادرم را ندارم. نمی‌توانم طاقت بیاورم که حتی یک سرفه بکند.»^۱

این را گفتم و سریع به بیمارستان رفتم تا هر کاری از دستش برمی‌آید، در راه خدمت به پدر و مادرش انجام دهم.

شهید علیرضا نوری

۱۲. ادب

بارها شده بود وقتی من از خرید برمی‌گشتم، محمدامین برای کمک‌کردن به من می‌آمد پایین. وسایل سنگین را از داخل ماشین برمی‌داشت و همان جا کنار می‌ایستاد.

چند دقیقه طول می‌کشید تا من ماشین را بیاورم داخل و درها را قفل کنم. محمدامین همین‌طور کنار می‌ایستاد تا کارم تمام شود و قبل از او، وارد خانه شوم؛ مبادا در همین حد، به

۱. نک: سایت صبح، مدافعان حرم، علیرضا نوری، کد مطلب: ۵۸۵۵۲؛ سایت مشرق نیوز، «شهیدی که روز خواستگاری‌اش گفت: 'من اول به عقد سپاه درآمد'»، تاریخ دسترسی: ۲۶ مرداد ۱۳۹۶:



پدرش بی‌احترامی کرده باشد. تا این حد سعی می‌کرد ادب و احترام را دربارهٔ ما رعایت کند.^۱

شهید محمدامین کریمیان

۱۳. جایگاه والا

مقید بود هر وقت از قم برمی‌گشت، به محض ورود به خانه، دست من را می‌بوسید. هر چه سعی می‌کردم دستم را بکشم، فایده نداشت.

می‌گفتم: «پسرم، این کارها نیازی نیست. شما چرا این کار را می‌کنی؟»

می‌گفت: «بعد از خدا، شما و بابا بالاترین جایگاه و بیشترین حق را به گردن من دارید. خدا خودش گفته است: 'بعد از من، پدر و مادر.' من هم باید احترام شما را نگه دارم.»^۲

شهید محمدامین کریمیان

۱۴. سنگ تمام

طلبه بود. از قم که می‌آمد، مدت زیادی اینجا نبود؛ ولی از همین زمان استفاده می‌کرد تا باری از روی دوش ما بردارد: پله‌ها را می‌شست، طی می‌کشید، جارو می‌زد، پتوها را می‌برد داخل حمام می‌شست. به مادرش می‌گفت: «این‌ها سنگین است، شما نمی‌توانی.»



۱. نک: مهدی منصوریان، بزرگ‌مرد، ص ۱۵.

۲. نک: مهدی منصوریان، بزرگ‌مرد، ص ۱۶.

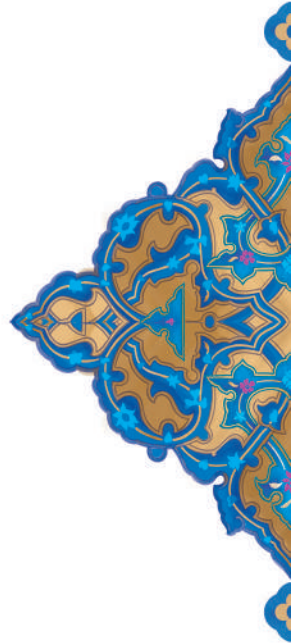
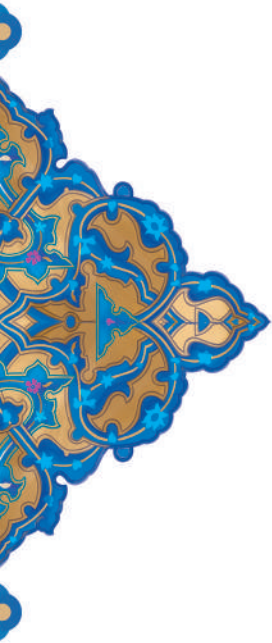
سنگ تمام می گذاشت. کارهایی انجام می داد که امروز پسرها
کمتر انجام می دهند.^۱

شهید محمدامین کریمیان





فصل دوم: تحصیل





شهید
سعید یاضی زاده
*

مقدمه

تحصیل علم و کسب دانش یکی از زیربناهای پیشرفت جوامع بشری است. مسئله‌ای که بیشترین تأثیر را در عزت، قدرت، اقتصاد و ارتقا سطح فرهنگ جامعه ایفا می‌کند؛ بنابراین می‌بینیم در فرمایشات حضرات معصومین علیهم‌السلام توصیه‌های فراوانی به دانش‌اندوزی و دانش‌افزایی شده است.

رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهمیت آن را تا آن حد زیاد قلمداد می‌کنند که تعبیر واجب را برای آن برگزیده‌اند و می‌فرمایند: «طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است. خداوند جویندگان دانش را دوست دارد.»^۱ و در جایی دیگر، آن را با تمام خوبی‌ها، این‌گونه مقایسه می‌کنند: «دانایی، سرآمد همه خوبی‌ها و نادانی، سرآمد همه بدی‌هاست.»^۲ امام صادق علیه‌السلام نیز در تعبیری زیبا، یکی از خواسته‌های امام معصوم از جوانان را کسب علم و دانش بیان کرده‌اند و می‌فرمایند: «دوست ندارم جوانی از شما [شیعیان] را جز بر دو حال ببینم: یا دانشمند باشد یا دانش‌آموز.»^۳

اما مسئله اصلی در کسب علم این است که علم به تنهایی نمی‌تواند سعادت انسان را به همراه داشته باشد و ضرورتاً نیاز به پیوسته‌هایی دارد که بتواند دانش‌اندوزی را در مسیر صحیح

۱. «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا إِنْ أَرَادَ اللَّهُ يُجِبُ بُعَاةَ الْعِلْمِ» (محمدبن یعقوب کلینی رازی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۰).

۲. «الْعِلْمُ رَأْسُ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَالْجَهْلُ رَأْسُ الشَّرِّ كُلِّهِ» (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵).

۳. «لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَادِيًا فِي حَالَيْنِ إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا» (محمدبن حسن طوسی، الامالی، ص ۳۰۳).





قرار بدهد و انسان را به سعادت دنیا و آخرت برساند.

با مروری بر بیانات حضرات معصومین علیهم السلام به چند نکته کلیدی و اساسی در این زمینه دست می‌یابیم که می‌تواند روشنای راه ما، در مسیر کسب دانش باشد.

۱. علم باید انسان را به تواضع برساند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کوتاه و حکیمانه در این زمینه معیاری را مطرح می‌کنند که هر دانش‌اندوزی، می‌تواند پس از مدتی، مسیری که در راه کسب علم پیموده است، در معرض سنجش قرار دهد و درستی یا نادرستی آن را به دست آورد. امام علیه السلام می‌فرمایند: «انسان بلندمرتبه، چون به فهم و دانایی رسد، متواضع می‌شود.»^۱ یعنی هرگاه انسان از مسیر تواضع خارج شد، باید بداند که مسیر اشتباهی را پیموده است.

۲. زکات علم و دانش را بپردازد.

پس از کسب دانش، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند آنچه آموخته است، در معرض استفاده دیگران قرار دهد؛ اما مسئله‌ای که بسیاری در این مرحله با آن مواجه می‌شوند، خساست در تعلیم و انتشار علم است. خساستی که در بیان معصومین علیهم السلام برخلاف آن توصیه شده است؛ به‌عنوان مثال، امام علی علیه السلام تعبیر زکات را برای بذل علم برگزیده‌اند و می‌فرمایند: «زکات دانش، نشر و آموزش علم به شایستگان آن

۱. «إِذَا تَفَقَّهَ الرَّفِيعُ تَوَاضَعَ» (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۵).

و وادار کردن [نفس] خود، در عمل به آن است.»^۱ در جای دیگر، علم را گنجینه‌ای تمام‌نشدنی خوانده‌اند و می‌فرمایند: «علم گنج بزرگی است که با خرج کردن تمام نمی‌شود.»^۲

۳. دانش‌اندوزی برای خدا باشد.

یکی از نکاتی که امام صادق علیه السلام به آن تأکید دارند، این است که در تمام مراحل دانش‌اندوزی، انتشار علم و عمل به دانش، فراموش نکنیم که کارهایمان در مسیر الهی باشد و به کارهایمان رنگ الهی بدهیم. ایشان می‌فرمایند: «هرکس برای خدا دانش بیاموزد و به آن عمل کند و برای خدا آن را به دیگران آموزش دهد، در ملکوت آسمان‌ها به بزرگی یاد شود و گویند: بُرّای خدا آموخت و برای خدا عمل کرد و برای خدا آموزش داد.»^۳

به امید آنکه بتوانیم فرمایشات حضرات معصومین علیهم السلام را روشنای راهمان قرار دهیم و در مسیر کسب دانش و سربلندی جامعه اسلامی، بیش‌ازپیش تلاش کنیم.



۱. «زكاة العلم بذلة لمستحقه وإجهاذ النفس في العمل به» (عبدالواحدین محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۴).

۲. «العلم کثر عظیم لا یفتی» (عبدالواحدین محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۵ و ۶۶).

۳. «من تعلّم العلم و عمل به و علّم لیه و دعی فی ملکوت السماوات عظیماً فقیل تعلّم لیه و عمل لیه و علّم لیه» (محمدبن یعقوب کلینی رازی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۵).

خاطرات

۱. مطالعه

محمد از آن طلبه‌هایی بود که وقتش را تلف نمی‌کرد. به شدت منظم بود. صبح‌ها، بعد از نماز نمی‌خوابید. روزی بعد از نماز جماعت صبح، آمد داخل حجره. یکی از کتاب‌هایش را به همراه کلید موتور برداشت و رفت بیرون. ساعت هفت و نیم بود که برگشت مدرسه. این کارش دوسه روزی تکرار شد. کنجکاو شدم و موضوع را از خودش پرسیدم.

گفتم: «محمد، صبح‌ها کجا می‌روی؟»

گفت: «می‌روم باغ نظر درس بخوانم. باید برای امتحانات آماده بشوم.»

گفتم: «امتحان؟ تا آن موقع که یک ماه دیگر وقت هست!»

گفت: «باشد. من که در واحد شهدا کار فرهنگی می‌کنم، نباید از نظر درسی ضعیف باشم.»

از روز بعد همراهش رفتم. پارک پُر بود از عطر بهارنارنج، عده‌ای هم مشغول ورزش صبحگاهی بودند. من و محمد هم زیر نور چراغ لاک‌پشتی پارک، نشستیم و مشغول درس خواندن شدیم.^۱

شهید محمد مسرور



۲. رشته جنگل

بعد از قبولی در دانشگاه، به محمود گفتم: «رشته جنگل قبول شده‌ام.» خواستم با او مشورتی کرده باشم که پیگیر تحصیل در این رشته باشم یا نه.

گفت: «یک بار به تو گفتم اینکه چه رشته‌ای قبول بشوی، مهم هست؛ ولی زیاد نه. مهم این است در هر رشته‌ای که قبول شدی، تمام تلاشت را بکنی و در رشته خودت بهترین باشی. طوری باشی که اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مهندس جنگل خواستند، تو را انتخاب کنند.»^۱

شهید محمود رادمهر

۳. شیوه درس خواندن

شیوه خاصی برای درس خواندن داشت و در هیچ اوضاعی، آن را تغییر نمی‌داد. برایش فرقی نمی‌کرد که سه روز به امتحان مانده باشد یا سه ساعت. کتاب را می‌خواند، خلاصه برداری می‌کرد و همان خلاصه‌ها را مطالعه می‌کرد.

این طور هم نبود که خلاصه نویسی‌ها را فقط برای خودش نگه دارد. بدون هیچ بخل و توقعی، خلاصه نویسی‌ها را در اختیار دیگران قرار می‌داد.^۲

شهید محمدرضا دهقان امیری

۱. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۴۹.

۲. محدثه علیجانزاده روشن، ابووصال، ص ۵۰.



۴. اسکن

گاهی اوقات که موفق به درس خواندن نمی‌شده، آخر شب می‌نشست و فقط به صفحه‌های کتاب نگاه عمیقی می‌انداخت و کل صفحه را به ذهن می‌سپرد.

سؤال که می‌پرسیدیم، جواب را می‌دانست، بدون آنکه تمام متن کتاب را مطالعه کرده باشد!

می‌گفت: «من صفحات کتاب را در ذهنم اسکن می‌کنم، این جوری مطالب کتاب در ذهنم باقی می‌ماند.»^۱

شهید محمود رادمهر

۵. حوزه علمیه

بعد از کلی کارکردن در بازار، حالا به فکر ادامه تحصیل افتاده بود و شبانه دیپلمش را گرفته بود. برای ادامه کار آمده بود با من مشورت کند، گفتم: «توی کنکور دانشگاه شرکت کن.» گفت: «حقیقتش نمی‌خواهم بروم دانشگاه به دو دلیل: اول اینکه مگر چقدر دکتر و مهندس و متخصص می‌خواهیم؟ این همه فارغ‌التحصیل داریم...؛ دوم اینکه دکتر و مهندس را می‌شود از خارج وارد کرد؛ ولی اگر امثال شهید مطهری را نداشته باشیم، باید چه کار کنیم؟!»

کلی برایش توضیح دادم و به قول معروف با او اتمام حجت کردم: از وضع مالی ضعیف طلبه‌ها گفتم و از سختی دروس حوزه. همه را به دقت گوش داد؛ ولی انگار مال دنیا و مدرک دانشگاهی برایش اهمیتی نداشت. به همین دلیل هم، با اراده



۱. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۲۹ و ۳۰.

قوی وارد حوزه علمیه شد.^۱

شهید محمدهادی ذوالفقاری

۶. پایان نامه

مدرک کارشناسی ارشد، رشته اطلاعات استراتژیک، از دانشگاه امام حسین علیه السلام داشت؛ ولی به دلیل علاقه اش به کسب مدارج عالی، کتاب‌های تست کنکور رشته علوم سیاسی را تهیه کرده بود و با خودش برده بود سوریه. بهمن ۱۳۹۱ بود که به تهران برگشت و در آزمون سراسری شرکت کرد.

نتایج اولیه اعلام شد و چون رتبه خوبی به دست آورده بود، رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های مطرح تهران را در لیست انتخاب رشته اش قرار داد.

برنامه ریزی کرده بود که وقتی نتایج نهایی انتخاب رشته اعلام شد، برای ثبت نام به تهران بیاید، ثبت نام کند و ترم اول را مرخصی بگیرد و به سوریه برگردد. می‌گفت: «آنجا سرمان شلوغ است.»

نتایج نهایی آزمون ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲، پنج روز بعد از شهادتش اعلام شد؛ زمانی که اسماعیل در دانشگاه عشق، تحت نظارت و راهنمایی استادش عباس علیه السلام با پایان نامه «دفاع از حرم»، رتبه برتر را کسب کرده بود!^۲

شهید اسماعیل حیدری

۱. نک: گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، پسرک فلافل فروش، ص ۵۶ تا ۵۸.

۲. نک: سایت صبح، مدافعان حرم، اسماعیل حیدری، کد مطلب: ۶۴۲۹۳؛ سایت نوید شاهد (پایگاه جامع فرهنگ ایثار و شهادت)، استان‌ها، مازندران، سردار شهید حاج اسماعیل حیدری، تاریخ دسترسی: ۳۱ مرداد ۱۳۹۵؛



۷. تدریس

انواع اطلس‌های جغرافیایی را خریدیده بود و مطالعه می‌کرد. علاقه عجیبی به جغرافیا و مباحث زمین‌شناسی داشت. برای همین، هرچه پدرم اصرار کرد که در دبیرستان رشته علوم تجربی بخواند، قبول نکرد.

رفت رشته ریاضی و با علاقه و پشتکار خوبی که داشت، درسش را خواند. خوب هم درس می‌خواند. تا مطلبی را کامل نمی‌فهمید، از آن رد نمی‌شد؛ به همین خاطر، خیلی مسلط و خوب می‌توانست تدریس کند.

خودش که می‌خواند هیچ، کلی شاگرد هم می‌آورد خانه و به آن‌ها درس می‌داد. همه را هم رایگان درس می‌داد. می‌خواست به دوستانش در یادگیری علم کمکی کرده باشد.

شهید محمود رادمهر

۸. هدف تحصیلی

برنامه و هدف تحصیلی مان را روی کاغذ آورده بودیم. درباره اینکه در آینده چه راهی را باید انتخاب کنیم و چه مسیری را در راه تحصیل باید طی کنیم، خیلی حرف می‌زدیم. نتیجه تمام حرف‌ها و مشورت‌هایمان این بود که ما باید بعد از دروس مقدماتی حوزه، وارد فضای دانشگاهی بشویم. ورودمان به مؤسسه امام خمینی علیه السلام هم به همین خاطر بود.

قرار گذاشته بودیم که اگر توانستیم، مدتی به آلمان برویم





که مهد فلسفه است. بخوانیم و یاد بگیریم که حرف غربی‌ها واقعاً چیست و چطور می‌توانیم با فلسفه اسلامی و غیرسکولار، به دانشگاه‌ها وارد شویم؛ یعنی درواقع یکی از اهداف اصلی ما از ورود به حوزه فلسفه و ادامه تحصیل در این رشته، مقابله با علوم غربی و سکولاری بود.

در این مسیر هم، موفق بودیم. در حوزه، طلبه‌های ممتاز در رشته فلسفه تحصیل می‌کنند. ما ترم اول، در بین چنین طلبه‌هایی، رتبه اول و دوم تحصیلی را کسب کردیم، با معدل نزدیک به بیست^۱.

شهید محمدامین کریمیان

۹. دانش‌آموز

ضمن اینکه خوش استعداد بود، برای یادگیری و تحصیل تلاش زیادی هم می‌کرد. بعضی وقت‌ها از صبح ساعت هفت که مشغول درس خواندن و کلاس رفتن می‌شد، تا ساعت یازده و نیم شب از او خبر نداشتیم.

وقتی با مادرش تماس می‌گرفت و مادر ابراز نگرانی می‌کرد، می‌گفت: «از صبح تا الان یکسره کلاس بوده‌ام.»

صبح مشغول دروس حوزوی بود، عصرها در مؤسسه امام خمینی رحمته‌الله‌علیه رشته فلسفه می‌خواند و شب‌ها در خوابگاه آیت‌الله خوانساری رحمته‌الله‌علیه اخلاق و نقد فیلم و زبان انگلیسی.

برای زبان انگلیسی مدرک تافل هم گرفت. مدرکش را آورد خانه و گفت: «با این مدرک، از الان می‌توانم انگلیسی تدریس کنم.»

۱. نک: مهدی منصوریان، بزرگ‌مرد، ص ۲۸.



گفتم: «خوب است عزیزم! تدریس را شروع کن.»
گفت: «نه. هنوز زود است. من هنوز باید درس بخوانم.
هنوز دانش‌آموز هستم.»^۱

شهید محمدامین کریمیان

۱۰. کشور خودم

مصطفی از همان بچگی با استعداد بود. بیست سال بیشتر نداشت؛ ولی توانسته بود طرح یک زیردریایی را ابداع کند. برای ثبت طرحش، چند بار به بنیاد نخبگان مراجعه و کلی پیگیری کرد؛ ولی متأسفانه نتیجه‌ای نداشت. گفته بودند: «این طرح هزینه‌ی سرسام‌آوری دارد و زمان زیادی هم، برای ساختش لازم است.»

پیش‌نویس طرح را برای کانادا فرستاد. تأیید شد؛ ولی از ارائه‌ی طرح کامل به کانادا صرف‌نظر کرد، می‌گفت: «من دوست دارم این طرح را به کشور خودم ارائه بدهم، نه یک کشور خارجی!»^۲

شهید سیدمصطفی موسوی

۱۱. روشنگری

قبل از ورود به حوزه، با من مشورت کرد. حرفش این بود:
«همه پیشنهاد می‌کنند وارد دانشگاه شوم؛ ولی من امروز می‌بینم

۱. نک: مهدی منصوریان، بزرگ‌مرد، ص ۲۸ و ۲۹.

۲. نک: سایت مشرق‌نیوز، جوان‌ترین شهید مدافع حرم به روایت پدر و مادر، تاریخ دسترسی:

۱۳۹۵/۰۲/۲۱



سنگردفاع از دین خالی است. من دوست دارم طلبه بشوم؛ چون حوزه علمیه الان نیاز به عماره‌هایی دارد که روشنگری کنند.»
 واقعاً هم به حرفش عمل کرد. روشنگری کرد. کافی است چند خط از وصیت‌نامه‌اش را بخوانید تا روشنگری‌هایش را لمس کنید. از توصیه به ولایی‌ماندن و رسواکردن فتنه‌گران داخلی تا ماهیت مدافعان حرم، همه را کوتاه و صریح بیان کرده است تا روشنای راه بازماندگان باشد.^۱

شهید محمدامین کریمیان

۱۲. عمل به قول

وقتی خواست وارد حوزه بشود، گفتم: «حالا که دوست نداری دانشگاه بروی، باشد نرو. می‌خواهی سرباز امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام بشوی، قبول؛ ولی رفتن به حوزه شرط دارد. این لباسی که تو قرار است بپوشی، ارزش و بهای زیادی دارد. شاید توی جامعه امروز، خیلی خریدار نداشته باشد؛ ولی جایگاه ویژه‌ای دارد. این لباس از تن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است. اگر می‌خواهی به مسئله‌گفتن و نماز جماعت اقامه‌کردن اکتفا کنی و به فکر این باشی که امورات زندگی‌ات بگذرد، من اصلاً رضایت ندارم. اگر می‌توانی افق نگاه و هدف‌ت را به افق نگاه علمای برجسته قدیم معطوف کنی، برو؛ اگر نمی‌توانی، نرو.»

تک‌تک علما را برایش مثال زدم، گفتم: «برو ببین مطهری چه کار کرد که مطهری شد، علامه طباطبایی چه کار کرد، آیت‌الله بروجردی چه کار کرد. ببین علمای بزرگ شیعه چه کار کردند.»

۱. نک: مهدی منصوریان، بزرگ‌مرد، ص ۱۸.



گفت: «من همه تلاشم را می‌کنم.»
و واقعاً به قولش عمل کرد.^۱

شهید محمدامین کریمیان

۱۳. حلالیت

استادی داشتیم به نام آقای دادخواه. قرار شده بود امتحانی بگیرد که بعضی از بچه‌ها موافق نبودند، از جمله امین. بقیه خیلی روی گفتن نداشتند؛ ولی امین حرفش را صریح زد و استاد ناراحت شد. آقای دادخواه رو به امین کرد و گفت: «شما از کلاس بروید بیرون.»

امین هم کتاب را بست و رفت. به نوعی بی‌احترامی به استاد شد. تا یک هفته بعد هم، این روال ادامه داشت و امین سر کلاس نمی‌آمد.

یادم نیست چه اتفاقی افتاد که امین پشیمان شد؛ ولی یادم هست که تا مدتی، بابت آن رفتارش، مدام از استاد عذرخواهی می‌کرد. زنگ می‌زد یا حضوری از استاد حلالیت می‌طلبید. وقتی هم استادمان به رحمت خدا رفت، تا همین اواخر، فرصتی پیدا می‌کرد، برای ایشان قرآن و نماز می‌خواند. خلاصه هر کاری از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد تا آن اشتباه را جبران کند.^۲

شهید محمدامین کریمیان



۱. نک: مهدی منصوریان، بزرگ‌مرد، ص ۱۹.

۲. نک: مهدی منصوریان، بزرگ‌مرد، ص ۲۷.

۱۴. سطح علمی

بعضی‌ها هستند به محض اینکه یک اصطلاح علمی یاد می‌گیرند، مدام تکرارش می‌کنند و جلوی دیگران کلاس می‌گذارند. سعید با اینکه از نظر علمی سطح خوبی داشت؛ ولی ما یک بار چنین کارهایی را از او ندیدیم. اگر بحث علمی می‌شد، نظر می‌داد و کاملاً علمی وارد بحث می‌شد؛ ولی غیر از این مواقع، جووری رفتار می‌کرد که کسی احساس نمی‌کرد سواد خوبی دارد. جووری بود که اگر یک طلبه سال دوم حوزه با او نشست و برخاست می‌کرد، احساس نمی‌کرد که سعید در سطوح عالی مشغول تحصیل کردن است.

یادم هست یک بار که می‌خواستیم محدوده‌ی یکی از دروس امتحانی را بدانیم، تمام خوابگاه را گشتم؛ ولی کسی نتوانست محدوده‌ی دقیق درسی را مشخص کند. آن درس هم طوری بود که انتهای محدوده‌ی امتحانی، جای مشهوری از کتاب نبود که بتوان از روی فهرست پیدا کرد.

وقتی سراغ سعید رفتیم، چند لحظه تمرکز کرد و گفت: «مرحوم شیخ انصاری مسئله‌ی چهارم کتاب را به هشت بخش تقسیم می‌کند. در این هشت قسمت، به بخش چهارم که می‌رسد، سه مسئله را بررسی می‌کند: مسئله‌ی اول فلان مطلب است، مسئله‌ی دوم فلان مطلب است و مسئله‌ی سوم انتهای محدوده‌ی کتاب است.»

یعنی از لحاظ علمی، روی مسائل پیچ‌درپیچ درس کفایه‌ی الاصول که از سخت‌ترین دروس حوزوی بود، این قدر تسلط داشت؛ ولی تا وقتی از او سؤال نمی‌کردی، این سطح علمی را بروز نمی‌داد.





بعد از اینکه محدوده آن درس مشخص شد، رفتیم سراغ تلخیص. از روی تلخیص هم، محدوده را دقیق مشخص کردیم. بعد رفتیم سراغ بقیه درس‌ها.

سعید گفت: «چقدر خوب است برای پایه‌های سطوح عالی، این کار را انجام بدهیم که دیگر وقت طلبه‌ها گرفته نشود.» بعد شروع کردیم برای پایه‌های هفت و هشت و نه که سطوح عالی حوزه هستند، محدوده درس‌ها را از روی کتاب و تلخیص مشخص کردیم. ثمره وقتی که گذاشتیم، چند عکس شده است که الان هرکدام از بچه‌ها نیاز داشته باشد، برایش می‌فرستیم و این باقیات صالحاتی است که سعید از خودش به جای گذاشت.^۱

شهید سعید بیاضی زاده

۱۵. نخبه بود

سعید جزو نخبگان حوزه بود. شما بچه‌های خوابگاه و مدرسه را جمع کنید و بپرسید: «کدامتان قبل از شهادت سعید، می‌دانستید جزو نخبگان بوده است؟» همه می‌گویند: «در مراسم تشییع فهمیدیم.»

سخنران مراسم وقتی گفت که سعید جزو نخبگان حوزه بوده است، همه بچه‌ها آرام آرام شروع کردند به خندیدن. فکر کردند برای گرم کردن مراسم، این حرف را می‌زند. من به بچه‌ها گفتم: «واقعاً جزو نخبه‌ها بوده است. شهریه نخبگان می‌گرفت.» من خودم در مراسم تشییع و از زبان آقای ماندگاری فهمیدم که

۱. نک: مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۱۷.



سعید جزو راویان مؤسسه سیره شهدا بوده است. دوره روایتگری رفته و اعزام هم شده است. من که رفیق صمیمی سعید بودم، بعد از شهادتش این‌ها را فهمیدم.

این مسائل را اصلاً بروز نمی‌داد؛ مبادا که خودش را در مقایسه با دیگران، برتر ببیند.^۱

شهید سعید بیاضی‌زاده

۱۶. مطالعه

یکی از روزها، باهم برای مراسمی رفته بودیم. سعید در طول روز، برای برپایی مراسم خیلی تلاش کرد و زحمت کشید. بعد از مراسم هم، تا ساعت حدود دوازده شب مشغول کار بود. همه رفقا خسته بودند و خوابیدند.

سعید بعد از اتمام کارها، تازه کتابش را برداشت و شروع کرد به مطالعه کردن. گفتیم: «بعد از این همه کار، امشب بی خیال درس بشو.»

ولی فایده نداشت و دست از مطالعه کردن برداشت. این در حالی بود که روز بعد، نه امتحان داشت و نه برنامه درسی ویژه‌ای. یک روز درسی، مثل تمام روزهای سال بود؛ ولی طبق برنامه خودش، دوست نداشت بدون مطالعه سر کلاس حاضر شود.^۲

شهید سعید بیاضی‌زاده

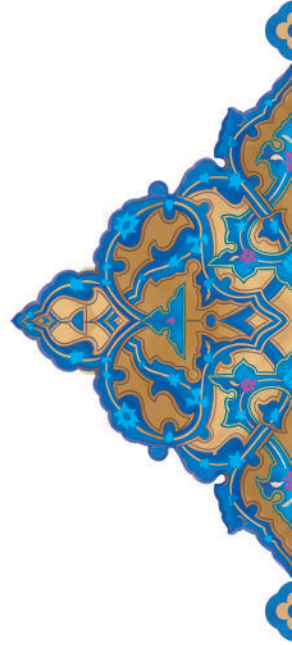
۱. نک: مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۲۰.

۲. نک: مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۳۰.





فصل سوم: مقابله با گناه





شہید
محمد رضا دہقان
امیر

مقدمه

بسیاری از ما، شبیه آن بیماری هستیم که برای رسیدن به سلامتی و بهبودی، به پزشک مراجعه کرده و طبق نسخهٔ پزشک، مصرف داروها را آغاز کرده است؛ ولی پس از گذشت زمان زیاد از مصرف دارو، هنوز طعم سلامتی را نچشیده است. غافل از اینکه قبل از مصرف داروها، باید به توصیه‌های پزشک، دربارهٔ پرهیز غذایی، عمل می‌کرد تا زمینه‌ای برای اثربخشی داروها فراهم شود. این همان ماجرای است که ما در زمینهٔ ارتباط با خدا داریم.

بسیاری از ما، برای ارتباط با خدا و رسیدن به جایگاه معنوی، عبادات واجب و مستحبی را به‌عنوان «نسخه‌های معنوی» انجام می‌دهیم؛ ولی به دلیل توجه نکردن به مسئله‌ای بنیادی به نام «دوری از گناه»، اثربخشی مناسبی از آن‌ها دریافت نمی‌کنیم.

با نگاهی گذرا به آیات و روایات، درمی‌یابیم بسیاری از گناهان هستند که اعمال عبادی ما را از بین می‌برند و تلاش‌های طاقت‌فرسای ما در زمینهٔ ارتباط با خدا را بی‌ثمر می‌کنند، گناهانی مانند: ارتداد، نفاق، حسد، غرور، انکار ولایت، ترک نماز و....

خداوند حکیم در قرآن کریم، کفر را یکی از گناهانی عنوان می‌کند که باعث از بین رفتن اعمال می‌شود: «و هرکس به ایمان کفر ورزد، به یقین عملش باطل شده و در آخرت از زیان‌کاران





خواهد بود.»^۱

امام باقر علیه السلام حسادت را یکی از این گناهان برشمرده‌اند و می‌فرمایند: «به‌درستی که حسد، حسنات و نیکی‌ها را می‌خورد، آن چنان که آتش، هیزم را نابود می‌کند.»^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ترک نماز بدون عذر را موجب ازبین رفتن اعمال برشمرده‌اند و می‌فرمایند: «کسی که بدون عذر نمازش را ترک کند، عمل خود را از بین برده است.»^۳ در جای دیگر اعتقاد نداشتن به ولایت را باعث نابودی اعمال دانسته‌اند و در روایتی خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «یا علی، [کسی که بدون اعتقاد به ولایت تو، خدا را ملاقات کند، عملش را نابود ساخته است.»^۴

اما شاید مهم‌ترین نکته در زمینه مقابله با گناه و ترک رذایل اخلاقی، آگاه‌بودن درباره رذایل و برنامه‌ریزی برای حذف گناهان و رذایل از توشه اعمال است. اینکه انسان برای طی کردن این مسیر، برنامه‌ریزی داشته باشد و هیچ‌گاه از اصلاح اشتباهاتش ناامید نشود. این همان نکته‌ای است که امام علی علیه السلام به آن توصیه فرموده‌اند: «امیدوارترین مردم به اصلاح نفس، کسی است که هرگاه بر بدی‌های خود آگاه شود،

۱. «وَمَنْ يُكْفِرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ خِطَبَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مانده، ۵).

۲. «إِنَّ الْخَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّازِ الْخُطْبَ» (عبدالحمید بن هبه‌الله بن ابی‌الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۱۷).

۳. «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ حَتَّى تَفْوَتْهُ مِنْ غَيْرِ عُدْرٍ فَقَدْ خِطَبَ عَمَلُهُ» (حبیب‌الله هاشمی خوبی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۰۰).

۴. «وَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وِلَايَتِكَ فَقَدْ خِطَبَ عَمَلُهُ» (محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، امالی الصدوق، ص ۴۹۵؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۰۶).

در برطرف ساختن آن‌ها شتاب ورزد.^۱

به امید آنکه بتوانیم با شناخت و آگاهی کامل دربارهٔ گناهان ریزو درشتی که در وجودمان نهاده شده است، با الگو قرار دادن سیرهٔ اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و سبک زندگی شهدای والامقام، خود را به مرتبهٔ مقابلهٔ با تمام گناهان برسانیم.



۱. «أزجى الناس صلاحاً من إذا وَقَفَ عَلَى مَسَاوِيهِ سَارَعَ إِلَى التَّحَوُّلِ عَنْهَا» (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۶).

خاطرات

۱. ترانه

با تعدادی از رفقای مسجد ملابرات تصمیم گرفتیم برویم مشهد. در کاروانی زیارتی ثبت نام کردیم و چند روز بعد، راه افتادیم. محمد هم، همراه ما بود. آن موقع پانزده سال بیشتر نداشت. نیم ساعتی نگذشته بود که راننده نوار ترانه گذاشت و به همه ما ضدحال اساسی زد. ما بچه مسجدی بودیم و بقیه هم زائر امام رضا علیه السلام؛ اما راننده کار خودش را می کرد و بزن و بکوبی راه انداخته بود که انگار ساقدوش عروس دارد می برد!

محمد جلو رفت و از راننده خواست تا صدای ضبط را کم کند؛ ولی راننده اعتنایی نکرد. ما هم پشت محمد درآمدیم و اعتراض کردیم و بالاخره راننده کوتاه آمد.

چند دقیقه نگذشته بود که دوباره صدای ترانه را زیاد کرد و گفت: «این نباشد، من خوابم می گیرد.»

محمد که دید حرف زدن با او بی فایده است، از روی صندلی بلند شد و رفت آخر اتوبوس نشست. تمام هزاروهشت صد کیلومتر راه شیراز تا مشهد را همان جا ماند و جلو نیامد.

مسئول کاروان گفته بود که برای برگشت هم، با همین ماشین برمی گردیم. محمد که این را شنید، در اولین فرصت رفت ضبط شارژی کوچک و چند نوار مذهبی خرید. موقع برگشت، راننده دوباره برایمان ترانه گذاشت و حس و حال زیارتمان را گرفت؛ ولی محمد تا کازرون، از ضبط کوچکش جدا نشد و حال



زیارتش را حفظ کرد.^۱

شهید محمد مسرور

۲. تنظیم سرعت

در مأموریت‌های مختلفی با محمود همراه بودم. در حفظ بیت‌المال، دقت خاصی داشت. در رانندگی با ماشین‌های سازمانی، طوری سرعتش را تنظیم می‌کرد که در مصرف بنزین صرفه‌جویی شود.

می‌گفت: «اگر با سرعت زیاد رانندگی کنم، هم به دلیل بی‌قانونی گناه کرده‌ام و هم مصرف بنزین را افزایش داده‌ام و به بیت‌المال ضرر زده‌ام.»^۲

شهید محمود رادمهر

۳. نامحرم

با خانواده عمویم در خانه‌ای دو طبقه زندگی می‌کردیم. مادر محمد، هم زن عمویم بود، هم خاله‌ام. من و محمد هم، تقریباً هم‌سن و سال بودیم و باهم بزرگ شدیم. بزرگ‌تر که شدیم، ارتباطمان کم‌رنگ‌تر شد. من با حجاب کامل به خانه عمویم رفتم و رفتارهای او هم، مثل قبل بی‌جگانه نبود.

یک بار که مثل همیشه از پله‌ها پایین رفتم، همین‌که محمد متوجه ورود من شد، قبل از اینکه نگاهش به من بیفتد،

۱. نک: مهدی ذریاب، قصه دل‌کندن، ص ۲۴.

۲. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۱۰۸.





از درب حیاط رفت بیرون، یا بهتر بگوییم، فرار کرد!
از این کارش خیلی تعجب کردم. چند روز بعد، دوباره همین
رفتارش تکرار شد. راستش را بخواهید، به شخصیتم برخورد و
خیلی عصبانی شدم. با چشم اشک بار برگشتم خانه و تصمیم
گرفتم این رفتارش را به خاله بگویم.

وقتی خاله برای کاری به خانه مان آمد، با ناراحتی گفتم:
«هر وقت می آیم به شما سر بزنم، محمد از خانه فرار می کند!
من هم دیگر نمی آیم خانه تان تا او راحت باشد.»

خاله که لبخند روی لب هایش نشسته بود، نگاهی به من
کرد و گفت: «محمد دیگر بزرگ شده و به سن بلوغ رسیده است.
می گوید: 'دختر عمو نامحرم است.' می خواهد شما اذیت نشوی،
برای همین از خانه می رود بیرون...»^۱

شهید محمد مسرور

۴. حق الناس

دبیرستان که بودیم، یکی از بچه ها بازی فوتبال را به هم
ریخت، من هم خیلی ناراحت شدم و با زانو، چنان زدم به
پاهایش که موقع برگشت از مدرسه، لنگان لنگان راه می رفت.
در حال برگشتن بودیم که محمود قضیه را فهمید، گفت:
«بیا برویم کمکش کنیم، لااقل کیفش را برایش ببریم.»

همین کار را هم کردیم. نزدیک خانه شان که خواستیم
خداحافظی کنیم، محمود به او گفت: «برادرم عمداً این کار را



کرد! از تو می‌خواهم او را ببخشی.»

نخواست گناه بزرگی به نام حق‌الناس به گردنم بماند.^۱

شهید محمود رادمهر

۵. شیوه گلابه

گاهی از دست بعضی آدم‌ها ناراحت می‌شدم و درد دل می‌کردم و گلابه‌هایم را می‌گفتم.

می‌گفت: «خدا عاقبت همه ما را ختم به خیر کند. آتش دارد دورمان حلقه می‌زند!»

به این شکل به من می‌فهماند که غیبت نکنم.^۲

شهید محمدرضا دهقان امیری

۶. قانون

قرار بود امسال به مناطق عملیاتی جنوب برویم؛ ولی سه روز قبل، به دلیل مأموریت حمید، برنامه کنسل شد. قرار بود من را برساند. مثلاً عجله هم داشتیم. موتور را روشن کرد و ترک موتورش سوار شدم؛ ولی انگار نه‌انگار که عجله داریم. مثل همیشه خیلی آرام رانندگی کرد!

وسط راه رسیدیم به چراغ‌قرمز. صبح بود و کسی داخل خیابان‌ها تردد نمی‌کرد. دوربینی هم نبود. چند راننده بدون توجه، از چراغ‌قرمز رد شدند، حمید گفت: «خیلی بد است که

۱. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۲۹.

۲. نک: محدثه علیجانزاده روشن، ابووصال، ص ۴۱.





چون الان اول صبح است و مأمور نیست، بعضی‌ها قانون را رعایت نمی‌کنند! قانون برای همه‌کس و همه‌جا هست. اول صبح و آخر شب ندارد. از مسئولِ بالادست گرفته است تا کارگر، همه باید قانون را رعایت کنیم.»^۱

شهید حمید سیاهکالی مرادی

۷. خرید

باهم رفته بودیم خرید. وسط بازار بودیم که گوسی من زنگ خورد. به حمید اشاره کردم که از مغازه روبه‌روی، برای خودش جوراب بخرد. مشغول صحبت‌کردن بودم که دیدم نرفته برگشت. تماسم که تمام شد، پرسیدم: «چه شد؟ چرا زود برگشتی؟ جوراب نخریدی؟»

شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: «حجاب خانم فروشنده چندان جالب نبود، جلو نرفتم. شما برو داخل و خرید کن.»^۲

شهید حمید سیاهکالی مرادی

۸. لقمه حرام

زمانی که رضا در مشهد مأمور بود، با همسر رفتیم زیارت هتلی که گرفته بودیم، سلف سرویس بود و فرقی نمی‌کرد در سه وعده، چقدر غذا بخوریم. به یک معنا، خورد و خوراکش رایگان بود. به رضا گفتم: «برای غذا بیا هتل ما.»

۱. نک: محمد رسول ملاحسنی، یادت باشد، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

۲. نک: محمد رسول ملاحسنی، یادت باشد، ص ۲۰۱.



گفت: «نه! شما برای دو نفر پول هتل داده‌اید. اگر من از آن غذا بخورم، شکمم را از لقمهٔ حرام پر کرده‌ام.»^۱

شهید رضا خرمی

۹. هیچ وقت

چند ماهی بود که مسئولیت یکی از گردان‌های امام حسین علیه السلام را برعهده داشتم. یکی از نیروهایم وارد دفتر شد و با کلی حجب و حیا و مقدمه‌چینی گفت: «من یک عذرخواهی به شما بدهکارم!»
گفتم: «مگر چه شده است؟»

گفت: چند روز پیش رفته بودم واحد عملیات، پیش محمود رادمهر و شروع کردم از شما انتقاد کردن. همان اول بسم الله، جلوی حرف زدنم را گرفت و گفت: «این حرف‌هایی که به من می‌گویی، به حاجی هم گفته‌ای؟» گفتم: «نه.» گفت: «خب چرا اول با خودش مطرح نمی‌کنی؟ آدم اگر دربارهٔ فرمانده یا هر مسئولی نقدی دارد، اول به خودش می‌گوید، بعد اگر ترتیب اثر نداد، براساس سلسله مراتب، پیگیری می‌کند. ضمناً، دیگر هیچ وقت اینجا یا هر جای دیگری، پشت سر فرماندهات حرف نزن!»^۲

شهید محمود رادمهر

۱۰. فلش

مشغول نوشتن پایان نامه بودم که کامپیوترم به مشکل

۱. نک: محمد پاشازاده، لیخند حاج قاسم، ص ۶۵.

۲. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۵۵.





برخورد. با محمد تماس گرفتیم. قرار شد در اولین فرصت بیاید و نگاهی بیندازد. گفتم: «داری می‌آیی، نرم‌افزاری که قرار بود برایم بیاوری، بریز روی فلش و بیاور.»

مکتی کرد و گفت: «فاطمه، این فلش مال من نیست. امانت واحد شهداست. آمدم خانه، فلش خودت را می‌گیرم و بعد برایت می‌ریزم.»

حرفش برایم عجیب نبود. قبلاً هم از این جنس حرف‌ها تحویلیم داده بود. همین چند وقت پیش بود که در شبکه‌های اجتماعی، گروه خانوادگی راه انداخته بودم. محمد را هم عضو کردم. قبل از اینکه گروه را ترک کند، برایم پیغام گذاشت: «خواهران، شرمنده... اینترنت من برای واحد شهدای حوزه است. نمی‌توانم برای کارهای شخصی مصرفش کنم.»^۱

شهید محمد مسرور

۱۱. حق الناس

عمو زمینی را از کسی خریده بود و قرار بود برای روز طبیعت (سیزده‌به‌در) به آنجا برویم. بخشی از زمین هنوز در اختیار مالک اول بود و مقداری آجر و مصالح بتایی در آن قرار داشت. وقتی رسیدیم، بچه‌ها مشغول بازی شدند و بزرگ‌ترها درگیر تدارک ناهار. عمو رفت و از بین مصالح ساختمانی، چند آجر آورد که روی آن‌ها کباب درست کنیم. آجرهایی که نه قیمت آن چنانی داشتند و نه قرار بود خرابشان کنیم. آقا مهدی همین‌که آجرها را دید، به عمو گفت: «باید از



صاحبش رضایت بگیرید؛ وگرنه گناهِش پای ما نوشته می‌شود.»^۱

شهید مهدی حسینی

۱۲. مال البیت

وقتی سوریه بود، یک مرتبه زمینه فراهم شد تا مدتی در کنارش باشم. در آن ایام، هر شب حدود ساعت ده و یازده می‌آمد خانه و ساعت پنج صبح دوباره می‌رفت سر کار.

یک ماشین هم در اختیارش گذاشته بودند که تا وقتی خانواده‌اش در منطقه‌اند، مشکل تردد نداشته باشد. باین حال، از روزی که ما رفتیم، هزینه بنزین ماشین را از جیب خودش حساب می‌کرد. مراقب بود که بیت‌المال، مال البیت نشود.^۲

شهید مهدی حسینی

۱۳. اینجا نمی‌مانم

پنج سالش بود که رفتیم خانه یکی از اقوام مهمانی. داخل یکی از اتاق‌ها تلویزیون بود و بچه‌ها داخل اتاق بودند. یک مرتبه دیدم محمود با ناراحتی از اتاق بیرون آمد و گفت: «بابا، من توی این خانه نمی‌مانم! از اینجا برویم.»

گفتم: «پسر، کسی چیزی گفته یا دعوا کرده است؟»

گفت: «نه بابا. تلویزیون این‌ها، خانم‌های لخت و ناجور نشان می‌دهد.»

۱. نک: سید محسن پیام، مرد میدان، ص ۴۲.

۲. نک: سید محسن پیام، مرد میدان، ص ۷۰.





تازه فهمیدم که در منزلشان ماهواره دارند. سعی کردم محمود را راضی کنم که فقط آن شب را بمانیم و وقتی مهمانی تمام شد، برگردیم خانه؛ ولی می‌گفت: «من اصلاً دیگر این خانه را دوست ندارم.»

ما هم بدون بی‌احترامی، طوری که صاحب خانه متوجه اشتباهش بشود و درعین حال، احترام متقابل رعایت شده باشد، خداحافظی کردیم و به خانه برگشتیم.^۱

شهید محمود نریمانی

۱۴. خودکار بسیج

یک روز در خانه تلفنی صحبت می‌کردم و خواستم شماره‌ای را یادداشت کنم. باعجله خودکاری را که جلوی دستم بود، برداشتم. محمود سریع خودکار را از دستم گرفت و اجازه نداد که با آن خودکار، حتی یک کلمه بنویسم!

گفت: «شماره را بگو، حفظ می‌کنم.»

گفتم: «چرا؟»

گفت: «این خودکار برای بسیج است. اشتباهاً همراهم آورده‌ام

خانه.»

تأکید کرد از این خودکار به هیچ وجه استفاده نشود و مراقب باشم تا محمدهادی هم، آن را بر ندارد و از آن استفاده نکند.^۲

شهید محمود نریمانی

۱. نک: سیدمحسن پیام، دُز دوران، ص ۵.

۲. نک: سیدمحسن پیام، دُز دوران، ص ۵۸.



۱۵. مانکن

رفته بودیم برای خرید عروسی. من و زهرا وارد یکی از مغازه‌ها شدیم و فروشنده چند لباس شیک و جدید را گذاشت روی میز. داشتیم باهم طرح‌ها را واری می‌کردیم که یک لحظه متوجه شدیم محمد نیست و بیرون مغازه ایستاده است.

رفتم جلوی در و با تعجب گفتم: «محمد، چرانمی‌آیی داخل؟!»
درحالی‌که ناراحتی در چهره‌اش نمایان بود، گفت: «به خانم فروشنده بگو یک چیزی بکشد روی این مانکن! خیلی زشت است بدون لباس گذاشته است اینجا.»
مغازه‌دار که تازه متوجه شده بود، هول و دستپاچه لباس زنانه‌ای برداشت و تن مانکن کرد...^۱

شهبید محمد مسرور

۱۶. امتیاز ناحق

نیروهای نظامی باید چند وقت یک بار، برای آمادگی جسمانی، به واحد تربیت بدنی سازمان مراجعه کرده و آزمون یا به اصطلاح تست بدهند.

عبدالصالح مشغله زیادی داشت و معمولاً در برنامه ورزشی پادگان حاضر نبود. با این حال، به دلیل قدرت بدنی و آمادگی خوبی که داشت، از پس امتحانات ورزشی به خوبی برمی‌آمد. یادم هست در یکی از دفعات تست سلامت جسمانی، حدود چهل و پنج مرتبه شنا رفت و بقیه مراحل آزمون را هم خوب طی

۱. نک: مهدی دُرّیاب، قصه دل‌کندن، ص ۱۰۴.



کرد و امتیاز لازم را به دست آورد.

من برای اینکه نیروها تشویق شوند و انگیزه بیشتری پیدا کنند، برای بیشترشان امتیازی بیش از آنچه کسب کرده بودند، ثبت می‌کردم؛ مثلاً برای عبدالصالح به جای عدد چهل و پنج، نوشتم: پنجاه مرتبه شنا. تنها کسی که اعتراض کرد و با زبانی دوستانه، اما جدی، از من خواست تا همان عددی را ثبت کنم که مطابق حق و واقعیت است، شهید زارع بود. با اصرار او، پنجاه را خط زدم و نوشتم: چهل و پنج. دلش نمی‌خواست حتی یک امتیاز را به ناحق به دست بیاورد.^۱

شهید عبدالصالح زارع

۱۷. بیت‌المال

بسیاری از نیروها حوصلهٔ تنظیف روزانهٔ سلاح را نداشتند. توجیهشان هم این بود که فردا دوباره باید تیراندازی کنند و با این حساب، فعلاً نیازی به این کار نیست.

ولی عبدالصالح هر روز اولین نفری بود که بعد از بازگشت از میدان تیر، به من مراجعه می‌کرد و روغن و پارچهٔ مخصوص تنظیف را تحویل می‌گرفت. با دقت سلاحش را تمیز و روغن‌کاری می‌کرد که مبادا اسلحه، با کم‌توجهی او دچار فرسودگی یا خرابی شود و نسبت به بیت‌المال مدیون شود.^۲

شهید عبدالصالح زارع



۱. نک: سیدحمید مشتاقی نیا، عبد صالح، ص ۷۴.

۲. سیدحمید مشتاقی نیا، عبد صالح، ص ۷۶.

فصل چهارم: معنویت





شهید
عبدالصالح
زارع

مقدمه

رسیدن به آرامش و دوری از اضطراب و ناامیدی، یکی از مسائلی است که انسان‌ها سال‌های سال به دنبال آن بوده‌اند و برای رسیدن به آن، دست‌به‌دامان انواع و اقسام روش‌های علوم تجربی شده‌اند.

وقتی در متون دینی سیر می‌کنیم، روش‌ها و کلیدواژه‌های مهم و کاربردی می‌یابیم که هرکدام می‌تواند زمینه‌ساز آرامش و رفع اضطراب از وجود ما باشد. کلیدواژه‌هایی که همه‌وهمه رنگ و بوی معنویت دارد و حول محور ارتباط با خدا سیر می‌کند. ما در این مجال به چند نمونه از آن‌ها، کوتاه و گذرا، اشاره می‌کنیم. به امید آنکه بتوانیم برای خود و جامعه، زمینه‌ای برای رسیدن به آرامش فراهم کنیم.

۱. ایمان

در سوره فتح می‌خوانیم: «او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی به ایمانشان بیفزایند.»^۱

۲. ذکر به معنای یادآوری و در برابر غفلت

در سوره رعد در این زمینه می‌خوانیم: «آن‌ها [کسانی که به خدا برمی‌گردند] کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن [و آرام] است. آگاه باشید تنها با یاد خدا، دل‌ها آرامش می‌یابد.»^۲

۱. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» (فتح، ۴).

۲. «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد، ۲۸).





۳. توکل به خدا

در سوره طلاق در این باره می‌خوانیم: «و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد و هرکس بر خدا توکل کند، [خدا] او را کفایت می‌کند. خدا فرمان خود را به انجام می‌رساند و برای هر چیزی، اندازه‌ای قرار داده است.»^۱

۴. تقوا و پرهیزکاری

خداوند در سوره یونس می‌فرماید: «آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند. آنانی که ایمان آوردند و [از مخالفت فرمان خدا] پرهیز می‌کردند، برای ایشان در زندگی دنیا و آخرت، بشارت است.»^۲

۵. تلاوت قرآن کریم

در سوره فرقان می‌خوانیم: «و کسانی که کافر شدند، [به اعتراض] گفتند: 'چرا قرآن یکجا بر او [رسول اکرم ﷺ] نازل نشده است؟' این‌گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آیات آن را به آهستگی [بر تو] خواندیم.»^۳

این‌ها گوشه‌ای از عوامل معنوی است که می‌تواند زمینه‌ساز آرامش در زندگی ما باشد. به امید آنکه بتوانیم با نگاهی به

۱. «و تَزَوُّجُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَخْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق، ۳).

۲. «إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (يونس، ۶۲ تا ۶۴).

۳. «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَبَّنَا نَتْلُوهُ تَرْتِيلًا» (فرقان، ۳۲).

الگوهای عملی از زندگی شهدا، با عمل به این عوامل، زمینه‌ساز
معنویت و آرامش در زندگی و جامعهٔ ایمانی خود باشیم.



خاطرات

۱. دو ابزار مهم

حضور مؤثر حاج قاسم سلیمانی در قرارگاه کربلا و خاتم الانبیا در دوران پایانی جنگ و پس از آن، در منطقه شرق کشور، وی را به عنوان یکی از فرماندهان عالی رتبه سپاه مطرح کرد. به همین سبب، در سال ۷۶ از سوی سردار سرلشکر دکتربسیدرحیم صفوی، ایشان به عنوان فرمانده نیروی قدس انتخاب و معرفی شد. در این مرحله، فصل جدیدی از زندگی این سردار دلاور سپاه اسلام رقم خورد. به یاد دارم در جلسه معارفه، اولین جمله‌ای که گفت، این بود: «از ابتدا که وارد جنگ شدم، دو ابزار مهم در کوله پشتی‌ام بود: ۱. خلوص؛ ۲. توکل. همیشه با این دو، خودم را آماده خدمت کرده‌ام.»

قاسم سلیمانی خالصانه عمل کرد، خدمتگزار مردم و در کنار آنها بود. امید است خصلت مردمی بودن حاج قاسم، الگویی برای تمام مسئولان کشور شود. خداوند به واسطه اعمال و کردارش به او عزت داد و محبوب شد.

سردار سپهبد شهید قاسم سلیمانی

۲. نماز شب‌های حاج قاسم

طی سال‌ها رفاقت با حاج قاسم، هیچ وقت ندیدم نماز شب شهید سلیمانی قطع شود. آن هم نه نماز شب عادی، نماز شب‌های او همیشه با ناله و اشک به درگاه خدا بود. من با شهید سلیمانی رفت و آمد داشتم، حتی بارها در منزلشان [مهمان بودم و آنجا]



خوابیدم. اتاق مهمانان با اتاق حاج قاسم فاصله داشت؛ اما من با اشک ها و صدای ناله های او برای نماز بیدار می شدم.

سردار سپهبد شهید قاسم سلیمانی

۳. بخش فراموش نشدنی

خواندن نماز اول وقت، یکی از بخش های فراموش نشدنی زندگی محمود بود. مسئله ای که تا آخر عمرش ترک نکرد. هر جا مشغول کاری بود، نماز را بر مسائل دیگر ترجیح می داد. در وصیت نامه اش هم به بچه ها تذکر داده است که نمازشان را اول وقت بخوانند.

این همه تقیّد و اهتمام، ریشه در کودکی محمود داشت. از همان بچگی، موقع نماز که می شد، اول وقت می ایستاد کنار پدرم، عبای بابابزرگ را می انداخت روی دوشش، سجاده ای مثل سجاده بابابزرگ پهن می کرد و بلندبلند نماز می خواند. نمازهای اول وقتی که بابابزرگ می خواند، شروعی برای مقید شدن محمود بود.^۱

شهید محمود رادمهر

۴. سرمای عجیب

سال ۹۰ بود که همراه با محمود، برای مأموریتی به نقطه صفر مرزی، در غرب کشور اعزام شدیم. شب بود و برای تأمین، به کمینگاه رفته بودیم. هوا به شدت سرد بود و همه مان از سرما می لرزیدیم. تصمیم گرفتیم تا اذان صبح، همان جا بمانیم؛

۱. نک: مصیّب معصومیان، شهید عزیز، ص ۲۳.





ولی برای خواندن نماز، خودمان را به پایگاه برسانیم تا مجبور نباشیم در سرمای شدید نماز بخوانیم.

ساعتی نگذشته بود که صدای اذان بلند شد. دوروبرم را نگاه کردم؛ ولی خبری از محمود نبود.

رفتم بیرون. دیدم در آن سرمای عجیب و غریب وضو گرفته و با پای برهنه، روی سنگلاخ‌ها مشغول خواندن نماز اول وقت شده است.

می‌دانستم به هیچ وجه حاضر به ازدست دادن نماز اول وقت نیست و بارها دیده بودم که در شرایط نامناسب، حاضر به ترک نماز اول وقت نشده است؛ ولی باور نمی‌کردم برای نماز، این سرمای شدید را هم به جان بخرد.^۱

شهید محمود رادمهر

۵. نماز شب

محمد در حوزه علمیه حجره داشت و شبانه روز همان جا بود؛ با وجود این، بعضی شب‌ها می‌آمد خانه. یکی از همان شب‌هایی که آمده بود خانه، نزدیکی‌های سحر از خواب بیدار شدم. شب سردی بود. از روی علاقه پدران به بلند شدم تا اگر پتو از روی بچه‌ها کنار رفته است، آن را صاف و مرتب کنم. وقتی سراغ محمد رفتم، دیدم در رختخواب نیست. بقیه اتاق‌ها را هم گشتم؛ ولی نبود. رفتم داخل حیاط. دیدم در آن سرمای استخوان‌سوز، زیرانداز کوچکی گوشه حیاط انداخته و مشغول خواندن نماز شب است.



صبر کردم نمازش که تمام شد، گفتم: «باباجون! توی این سرما ایستادی به نماز؟ خب چرا داخل اتاق نماز نمی‌خوانی؟!»
لبخندی همراه با خجالت زد و گفت: «می‌خواهم باعث آزار و اذیت کسی نشوم.»
کمی سکوت کرد و دوباره گفت: «نماز توی خلوت و تاریکی، صفای دیگری دارد.»^۱

شهبید محمد مسرور

۶. راهیان نور

روز آخر اردوی راهیان نور بود. در مسیر برگشت، با هماهنگی‌های انجام‌شده، قرار شد در ماهشهر بازدید از بندر امام خمینی عجل‌الله‌فرجه داشته باشیم. اذان ظهر بود که رسیدم ماهشهر و وارد بندر شدیم. ما همه طلبه بودیم و میزبانمان یکی از مهندس‌های شرکت کشتی‌رانی بود.

مهندس گفت: «مسجد همین نزدیکی بندرگاه است. ابتدا کشتی‌هایی را می‌بینیم که واردات غلات انجام می‌دهند و بعد می‌رویم مسجد برای نماز جماعت.»

سوار اتوبوس شدیم و رفتیم به سمت اسکله. همین‌که اتوبوس ایستاد تا مهندس از کشتی‌ها و جرثقیل‌ها برایمان بگوید، دیدم محمد با نگاه به خورشید، جهت قبله را تعیین کرد، چفیه‌اش را انداخت و دو نماز دورکعتی خواند، بعد هم خودش را به جمع ما رساند و مشغول بازدید شدیم.

۱. نک: مهدی دُرّیاب، قصه دل‌کندن، ص ۴۳.





بعد از بازدید، سوار اتوبوس شدیم و به طرف مسجد حرکت کردیم. تازه از بندرگاه خارج شده بودیم که ناگهان صدایی از زیر ماشین بلند شد. راننده سریع توقف کرد و به همراه شاگردشوفر پیاده شدند. هوای داخل اتوبوس خیلی گرم بود و ما مجبور شدیم یکی یکی پیاده شویم.

مخزن روغن سوراخ شده بود و نیاز به تعمیر داشت.

یک ساعت ونیم در هوای گرم معطل شدیم؛ ولی ماشین درست نشد و مجبور شدیم با چند ماشین شرکت کشتی رانی، به مسجد برویم. عصر شده بود که بالاخره به مسجد رسیدیم و نماز خواندیم.

تعمیر ماشین تا ساعت یازده شب طول کشید و حسابی برنامه ما را به هم ریخت و همه مان خسته شدیم.

محمد که از به تأخیر افتادن نماز ما خیلی ناراحت شده بود، گفت: «ببینید! از نماز اول وقتتان زدید، خدا این طوری به شما نشان داد...»^۱

شهید محمد مسرور

۷. معراج السعادة

در این آخرین سفر رفتار و اخلاق او خیلی تغییر کرده بود: معنوی تر شده بود.

یک شب از برادرم سؤال کردم: «چطور این قدر تغییر کردی؟»

گفت: «کتابی هست به نام معراج السعادة. واقعاً اگر کسی

۱. نک: مهدی دریاب، قصه دل کندن، ص ۸۱ تا ۸۳.



می‌خواهد به معراج یا به سعادت برسد، باید هر شب یک صفحه از این کتاب را بخواند.»

بعد کتاب خودش را آورد و از روی کتاب، برای ما می‌خواند و می‌گفت: «به این توصیه‌ها عمل کنید تا به سعادت برسید.» مثلاً یک شب می‌گفت: «سعی کنید سکوت شما، بیشتر از حرف زدن باشد. هر حرفی می‌خواهید بزنید، فکر کنید که آیا ضرورت دارد یا نه. بی‌دلیل حرف نزنید که خیلی از صحبت‌های ما، به گناه و دروغ و... ختم می‌شود.»

شب بعد درباره شوخی و خنده زیاد حرف زد. اینکه در شوخی‌ها کسی را مسخره نکنیم. افراد را به خاطر لهجه و... مورد تمسخر قرار ندهیم؛ البته خودش هم، قبل از همه، این موارد را رعایت می‌کرد.

شب دیگر درباره این صحبت کرد که در کوچه و خیابان سرتان را بالا نگیرید. با صدای بلند، در جلوی نامحرم حرف نزنید. سعی کنید سربه‌زیر باشید. اگر [زن] با نامحرم، زیاد و بی‌دلیل صحبت کند، حیا و عفت او از دست می‌رود. گوهر یک زن، در حیا و عفت اوست.

روز بعد به میدان انقلاب و پاساژ مهستان رفت تا مقداری وسایل لازم برای عراق را تهیه کند. آن شب وقتی به خانه آمد، یک هدیه برای ما آورده بود، کتاب معراج السعادة را به ما هدیه داد. هنوز این کتاب را داریم و به توصیه هادی، آن را می‌خوانیم و سعی در عمل کردن آن داریم.^۱

شهید محمد هادی ذوالفقاری

۱. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، پسرک فلافل فروش، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.



۸. تفسیر نمونه

دبیرستان بودیم با قرآن انس پیدا کرده بود؛ برخلاف خیلی از بچه‌هایی که در این ردهٔ سنی، وقتشان را به بازیگوشی و بطالت می‌گذرانند.

یادم هست شروع کرده بود به مطالعهٔ کتاب شریف تفسیر نمونه. همین مطالعات باعث شده بود به صورت موضوعی، بر آیات قرآن تسلط پیدا کند و بتواند در جای مناسب، از آیات استفاده کند.^۱

شهید محمود رادمهر

۹. روزی دو دقیقه

یکی از آشنایان ما وضع حجاب مناسبی نداشت. طوری که شاید بعضی‌ها از او دوری می‌کردند؛ ولی احمد برخوردش متفاوت بود. نگاهش را بر نمی‌گرداند، طوری که او ناراحت شود. دوست داشت با برخورد صحیح، او را راهنمایی کند. می‌گفت: «اگر برخورد درستی نداشته باشیم، شاید کلاً از دین زده بشود.»

یک بار که با او احوالپرسی می‌کرد، گفت: «اوضاع زندگی چطور است؟ چه کار می‌کنید؟» وقتی او کمی توضیح داد، احمد گفت: «نکته‌ای را برادرانه از من به یادگار داشته باش: هر کاری خواستی، انجام بده، فقط در روز، دو دقیقه برای قرآن وقت بگذار و یک آیه از قرآن هم بخوان.»



همان دخترخانم را اخیراً دیدم که محجبه شده است. می‌گفت:
«هروقت به یاد احمد آقا می‌افتم، اشکم جاری می‌شود.»^۱

شهید احمد مکیان

۱۰. اول وقت

نمازش را همیشه اول وقت می‌خواند. می‌گفت: «همه گرفتاری‌های ما، با نماز صبحمان حل می‌شود.» یعنی هر گرفتاری‌ای داشته باشی، با خواندن نماز صبح، می‌توانی حل کنی؛ چون نماز صبح نشانه مردانگی است، سختی دارد.

می‌گفت: «در کنار نماز صبح، نماز شب.» این‌ها را می‌گفت و عمل می‌کرد. من می‌فهمیدم که اهل نماز شب هست؛ ولی طوری در خفا و تنهایی این کار را می‌کرد که من با اینکه رفیق صمیمی احمد بودم؛ حتی یک رکعت نماز شبش را هم ندیدم.^۲

شهید احمد مکیان

۱۱. نماز در میدان نبرد

یکی از ویژگی‌های بارز حاج محمود، توجهی بود که به نماز اول وقت داشت. در هر وضعیتی بود، سعی می‌کرد نمازش را اول وقت بخواند؛ حتی این خصوصیت را در اوج عملیات هم، رعایت می‌کرد. این را با خواندن خاطراتی که یادداشت کرده بود، فهمیدم. قریب به این مضمون نوشته بود: «در میدان نبرد متوجه شدم که نماز اول وقت را به جا نیاورده‌ام. با خودم فکر

۱. نک: مهدی منصوریان، سند گمنامی، ص ۵۵.

۲. نک: مهدی منصوریان، سند گمنامی، ص ۵۶.





کردم اگر الان به شهادت برسم، بی نماز شهید شده‌ام؛ درحالی که داشتم به عقب برمی‌گشتم، در حال دویدن، نمازم را خواندم تا لاقلاً دینی به گردنم نباشد. وقتی از عملیات برگشتیم، نمازم را احتیاطاً اعاده کردم.»^۱

شهید محمود هاشمی

۱۲. داغ داغ

همیشه نماز را داغ داغ و اول وقت می‌خواند.

وقتی اذان می‌گفتند و سفره غذا پهن بود، اول نماز را می‌خواند. می‌گفتیم: «غذایت سرد می‌شود. بیا اول غذا بخور.» می‌گفت: «این جوری نمازم سرد می‌شود!»

اگر وقت نماز در خیابان هم بودیم، سریع ماشین را پارک می‌کرد و خودش را به نزدیک‌ترین مسجد می‌رساند. به بچه‌ها هم همین توصیه را می‌کرد، می‌گفت: «اگر نماز را اول وقت بخوانید، برایتان خوش‌شانسی می‌آورد و عاقبت به خیر می‌شوید.»^۲

شهید رضا خرمی

۱۳. خدا

محمود واقعاً خدا را باور داشت. نه مثل بعضی از مردم که



۱. نک: خیرگزاری تسنیم، بازگشت عاشقانه در نبرد برای اقامه نماز اول وقت، تاریخ دسترسی:

۱۵ مرداد ۱۳۹۶: www.tasnimnews.com/fa/news/1482082

۲. نک: محمد پاشا زاده، لیخند حاج قاسم، ص ۱۸.

ذکر خدا را به زبان دارند، ولی در عمل، خبری از خدا و دین در کارشان نیست. یادم هست حتی وقتی باغ می‌رفتیم، یاد خدا از ذهن و کلامش جدا نمی‌شد.

قبل از اینکه وارد باغ شویم، می‌گفت: «وقتی داخل باغ می‌روید، بگویید: بِسْمِ اللّٰهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ. هر کاری می‌کنید، برای خدا باشد. بیل دست می‌گیرید، بگویید: 'خدایا! برای تو بیل می‌زنم. اگر خیری در آن هست، به من عطا کن.' بیل را به قصد میوه نزنید. آب که به درخت می‌دهید، برای خدا باشد.»

این کارها فقط برای زمانی نبود که محصول خوبی از باغ داشته باشیم. می‌گفت: «اگر تو بیلت را زدی و آب هم زیر درخت ریختی و محصول نداد یا درخت خشک شد، هیچ ناراحت نباش. خدا مصلحت دانسته است درخت خشک شود. تو فقط تلاشت را بکن. باقی به دست خداست. ما فقط وسیله‌ای هستیم تا اراده خدا انجام بگیرد.»^۱

شهید محمود رادمهر

۱۴. نماز صبح

به نماز اول وقت، مخصوصاً نماز صبح، خیلی اهمیت می‌داد. خودش حدوداً نیم ساعت قبل از اذان صبح بیدار و مشغول رازونباز می‌شد. زمان اذان که می‌شد، من را برای نماز بیدار می‌کرد و خودش می‌رفت مسجد.

بعضی وقت‌ها که داخل خانه نماز صبحش را می‌خواند،

۱. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۳۷.





بعد از نماز می نشست و دعاهایی را آرام زمزمه می کرد. خودش نمی گفت چه دعاهایی می خواند؛ ولی از سه ضربه ای که روی پایش می زد، یا سجده ای که می رفت، می فهمیدم دعای عهد یا زیارت عاشورا می خوانده.^۱

شهید محمود نریمانی

۱۵. نماز شب

در یکی از مأموریت ها با محمود هم اتاق بودیم. از بین ماها، کسی برای نماز شب بیدار نمی شد. من خوابم سبک بود. با کم ترین صدا، بیدار می شدم، مخصوصاً وقتی که شیفت ها عوض می شد. بلند می شدم و به جابه جایی شیفت ها نظارت می کردم.

یک بار بیدار شدم، دیدم سه تا تخت خالی است. با خودم گفتم: «دو نفر که رفتند سر شیفتشان، نفر سوم کیست؟!» کنجکاو شده بودم و وقتی بررسی کردم، دیدم آقا محمود در اتاق کنار، مشغول خواندن نماز شب است.^۲

شهید محمود نریمانی

۱۶. قرآن داری؟

در منطقه شیخ نجار سوریه، داخل ساختمانی چهارطبقه مستقر بودیم. هوا خیلی سرد بود و اتاق ما چون کوچک تر بود، راحت تر گرم می شد.

۱. سید محسن پیام، دُز دوران، ص ۳۷.

۲. نک: سید محسن پیام، دُز دوران، ص ۲۲.





یک شبی محمد و تعدادی از بچه‌ها کوله‌پشتی‌هایشان را برداشتند و برای خواب آمدند اتاق ما. من و محمد روبه‌روی هم خوابیدیم. طوری که سرمان سمت دیوار بود و پاهایمان روبه‌روی یکدیگر.

صبح که از خواب بیدار شدم، دیدم محمد حال خوبی ندارد. خودش سر صحبت را باز کرد و گفت: «دیشب اصلاً خوب نخوابیدم.»

گفتم: «چطور؟» گفت: «تو داخل ساکت قرآن داری؟» راست می‌گفت. داخل ساکم قرآن بزرگی داشتم؛ ولی خودم را به تجاهل زدم و گفتم: «مگر تو علم غیب داری؟!»

گفت: «جان خودت ساک را جابه‌جا کن. من وقتی پاهایم به سمت قرآن یا کتاب دعا باشد، خوابم نمی‌برد.»

شب برای اینکه سربه‌سرش بگذارم، ساکم را جابه‌جا نکردم تا عکس‌العملش را ببینم. موقع خوابیدن، برای اینکه بی‌احترامی به قرآن نکرده باشد، پاهایش را عمود بر بدنش، طوری گذاشت که به سمت دیگر باشد، شبیه به «ال» انگلیسی.^۱

شهبید محمد مسرور

۱۷. حقوق سربازی

تازه سرباز شده بود. اولین حقوقش را که گرفت، آمد پیش پدرم که روحانی بود. گذاشت جلوی پدر و گفت: «این اولین درآمدم هست. لطفاً خمسش را حساب کنید.»

آن زمان هجده سال بیشتر نداشت. حقوق سربازی هم

۱. نک: مهدی دُرَباب، قصهٔ دل‌کندن، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.





خیلی کم بود؛ ولی آن قدر برایش مهم بود که دوست داشت دقیق و به موقع حساب و کتاب خمسش انجام شود.^۱

شهید محمود رادمهر

۱۸. صف تاکسی

توی صف تاکسی ایستاده بودیم و منتظر. رو کرد به من و گفت: «مرتضی، فکر می‌کنی چند نفر از این‌ها که در صف ایستاده‌اند، به این فکر می‌کنند که یک روزی، باید در صف حساب و کتاب قیامت بایستند و منتظر بمانند؟!»
نگاهش به عمق مسائلی بود که کمتر کسی به آن فکر می‌کرد.

یک بار پرسیدم: «محمود، هدف از فعالیت‌های رزمی که انجام می‌دهی، شهادت است؟»
گفت: «هدفم شهادت نیست؛ ولی آرزو می‌کنم اگر قرار است بمیرم، مردنم با شهادت باشد.»^۲

شهید محمود رادمهر

۱۹. محل عبادت

ما سعی می‌کردیم کمی قبل از اذان از خواب بیدار شویم و هر بار می‌دیدیم سعید در رختخواب نیست. بدون سروصدا می‌آمد داخل سالن پذیرایی، جایی که ما کمتر رفت‌وآمد داشتیم و

۱. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۴۶.

۲. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۳۷ و ۳۸.

به قولی دنج و خلوت بود. سجاده‌اش را پهن می‌کرد و مشغول نماز شب و عبادت می‌شد.

الآن لباس‌ها و وسایلی که از سعید باقی مانده است، آورده‌ایم همین جا و برایش قفسه‌بندی کرده‌ایم و به نوعی یادبود سعید را همین جا، در محل عبادتش، بنا کرده‌ایم.^۱

شهید سعید بیاضی‌زاده

۲۰. نماز شب

نیمه‌های شب بود و سرپُست نگهبانی بودم که صدایی توجهم را جلب کرد. صدا از سمت وضوخانه بود. دیدم پاسداری وضو گرفته و دارد به سمت من می‌آید. آهسته رفتم و یک مرتبه جلوی سبز شدم. عبدالصالح بود.

گفت: «چه جوری متوجه حضور من شدی؟ معلوم می‌شود آدم زرنگی هستی!» زود جواب دادم: «بچه تهرانم دیگر!»

ساعت نگهبانی من به اتمام رسیده بود و باید می‌رفتم تا نگهبان بعدی را بیدار کنم. همراه من آمد. نفر بعدی را که فرستادیم سرپست، خواستم استراحت کنم.

موقع خداحافظی به او گفتم: «شما خواب نداری؟» گفت: «کاری دارم که باید بروم و انجام بدهم.» کنج‌کاو شدم این وقت شب چه کار واجبی دارد که از خوابیدن و استراحت کردن هم برایش مهم‌تر است! لابد مأموریتی پیش آمده است یا می‌خواهد جایی را کنترل کند!

۱. نک: مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۵۱.

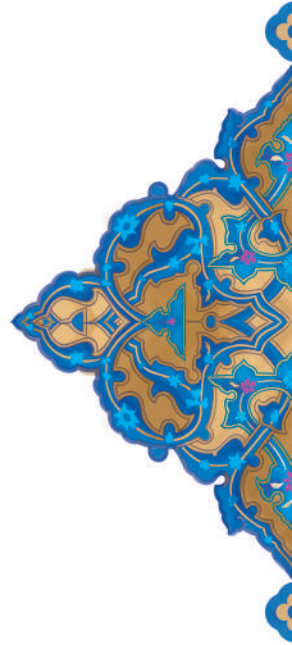
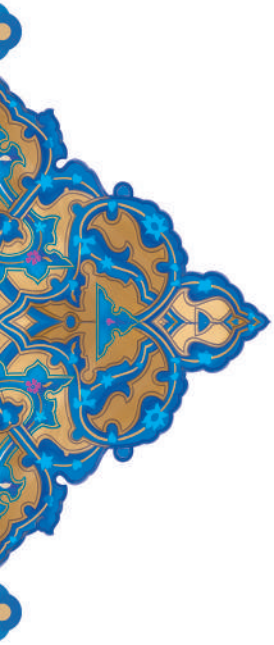


وقتی از درِ آسایشگاه بیرون رفت، آهسته تعقیبش کردم.
گام به گام پشت سرش حرکت کردم. رفت پشت ساختمانی که
سالن غذاخوری در آن قرار داشت. گوشه خلوتی پیدا کرد و
ایستاد به نماز.^۱

شهید عبدالصالح زارع



فصل پنجم: ولایت فقیه





مقدمه

جامعه انسانی همواره شامل افراد، منافع، سلیقه‌ها و علایق گوناگون و متعارض است؛ به طوری که برای دوری کردن از اختلاف‌ها و درگیری‌ها، ناگزیر باید به سمت یک حکومت حرکت کند: حکومتی که نظام و ریاستی اصولی و مستحکم داشته باشد و بتواند امنیت و نظم و حرکت به سمت تعالی و معنویت را به همراه داشته باشد. این مهم انجام نخواهد شد؛ مگر با وجود امیری شجاع و مدیر. در اندیشه سیاسی شیعه، زعامت سیاسی در عصر غیبت، به فقیه جامع‌الشرایط واگذار شده است و رسالت حکومت و تطبیق امور مسلمانان با شریعت، برعهده ایشان قرار گرفته است.

آنچه در این زمینه مهم است، حفظ جایگاه و تقویت ولایت فقیه است؛ چراکه ولایت فقیه، بدون پشتوانه جامعه نمی‌تواند اهداف و وظایف اصلی خود را به ثمر رسانده و در نتیجه ممکن است جامعه از مسیر امنیت و دین و معنویت خارج شود، به همین دلیل در لابه‌لای سخنان بزرگان و وصیت‌نامه شهدا، توصیه‌های فراوانی را درباره پشتیبانی از ولی فقیه می‌بینیم. در ادامه به عنوان تبرک و تیمن، به چند نمونه از آن‌ها اشاره خواهیم کرد. به امید آنکه با حمایت و پشتیبانی از ولی فقیه و حاکم جامعه اسلامی، بتوانیم به تقویت مدیریت جامعه اسلامی کمک کنیم و در این مسیر، رهرو شهدای والامقام باشیم.



سخن بزرگان

آیت‌الله‌العظمی بروجردی رحمته‌الله‌علیه: «اگر کسی ولایت فقیه را مردود بداند، نه تنها منکر فقه تشیع، بلکه منکر ضروری فقه اسلام است.»^۱

شهید محراب، آیت‌الله سیدعبدالحسین دستغیب رحمته‌الله‌علیه:
«مخالفت با ولایت فقیه، مخالفت با امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.»^۲
آیت‌الله‌العظمی جعفر سبحانی (حفظه‌الله‌تعالی): «در عصر غیبت، به حکم روایات و احادیث، امور ووظایف امامت به مجتهد جامع‌الشرايط واگذار شده است. اجرای احکام الهی و پیاده‌کردن نظام اسلامی، بدون هدایت و نظارت فقیه امکان‌پذیر نیست.»^۳

امام خمینی ره:

من به همه ملت، به همه قوای انتظامی، اطمینان می‌دهم که امر دولت اسلامی، اگر با نظارت فقیه و ولایت فقیه باشد، آسیبی بر این مملکت نخواهد وارد شد. گویندگان و نویسندگان نترسند از حکومت اسلامی و نترسند از ولایت فقیه. ولایت فقیه آن‌طور که اسلام مقرر فرموده است و ائمه ما نصب فرموده‌اند، به کسی صدمه وارد نمی‌کند، دیکتاتوری به وجود نمی‌آورد، کاری که برخلاف مصالح مملکت



۱. احمد آذری قمی، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، ص ۶۳.

۲. نک: سیدعبدالحسین دستغیب، ولایت، ص ۱۹۱.

۳. علی رفیعی، اهمیت، جایگاه و مفهوم ولایت فقیه، ص ۱۶ تا ۱۱ (فصل دوم: جایگاه ولایت فقه در کلام فقها).

است، انجام نمی‌دهد.^۱... شما موافقت کنید با این
ولایت فقیه. ولایت فقیه برای مسلمین یک هدیه‌ای
است که خدای تبارک و تعالی داده است.^۲

امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی):

«ولایت فقیه جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت
نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است. این
اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای ولایت فقیه است.»^۳

آیت‌الله‌العظمی حسین نوری همدانی (حفظه‌الله‌تعالی):

«بافت فقه در دوران غیبت کبری، به‌گونه‌ای طراحی شده
که باید حاکم و ولیّ برای اجرای قوانین فقهی، در تمام ابواب
فقه وجود داشته باشد و فقه بدون ولیّ، فقیه ناکارآمد است.»^۴

شهید قاسم سلیمانی:

امام دو رکن و ثقلین ارزشمند را برای ما به یادگار
گذاشت: یکی نظام جمهوری اسلامی و دیگری ولایت
فقیه. این‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند، مثل خیمه و
تیرک وسط خیمه است. خیمه بدون تیرک پابرجا

۱. سیدروح‌الله خمینی، صحیفه‌ امام، ج ۱۰، ص ۵۷.

۲. سیدروح‌الله خمینی، صحیفه‌ امام، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

۳. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، بیانات در
مراسم پانزدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (رضی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم‌عنهم)، ۱۴ خرداد ۱۳۸۳.

۴. پایگاه خبری آفتاب، توصیه‌های آیت‌الله نوری همدانی به ائمه جمعه، تاریخ دسترسی:

۲۷ مهر ۱۳۸۴:





نمی‌مآند. تعارف که نداریم، خب ولایت فقیه را برداریم، تاریخ این کشور کاملاً معلوم و مشخص است. مراجع از قبل هم بودند. در زمانی که مرحوم حائری، مرجع بزرگ و مؤسس حوزه علمیه در قید حیات بودند، رضاشاه در حضور مراجع در قم چه کرد؟ زن‌های بی‌حجاب را وادار کرد وارد حرم حضرت معصومه شدند. وقتی روحانی برجسته و شجاع، یعنی مرحوم شیخ بافقی، به این وضعیت اعتراض کرد، رضاشاه آمد و با چکمه او را زد! مگر می‌شود این نظام و حکومت بدون ولایت فقیه سرپا بماند؟! با صرف مرجعیت نمی‌شود. مرجعیت اساس شیعه است؛ اما حکومت با ولایت است.^۱

وصیت‌نامه شهدا

شهید فرخ‌الدین حسینی اراکی: «شما بدانید تا زمانی‌که دنباله‌روی مراجع تقلید و پشتیبان ولایت فقیه هستید، دشمنان نمی‌توانند بر شما تسلط پیدا کنند.»^۲

شهید سیدسعید خاتمی: «ما اگر بخواهیم حرکتمان، حرکتی اسلامی و در استمرار حرکت انبیاء و ائمه علیهم‌السلام باشد، باید با جان و

۱. ابوذر مهران فر، برادر قاسم، ص ۲۱ و ۲۲.

۲. سیدحبیب حبیب‌پور، ولایت فقیه: گزیده موضوعی وصیت‌نامه شهدا (۱۴)، به نقل از: سایت راستخون، پیروی و پشتیبانی از ولایت فقیه در وصیت‌نامه شهدا (۲)، تاریخ دسترسی: ۲۶ فروردین ۱۳۹۴.





مال، پشتیبان ولی فقیه باشیم.»^۱

شهید محمدخلیل خواجه‌ئیان: «به‌عنوان وظیفه شرعی، توصیه‌ام به امت اسلام و شهیدپرور این است که همیشه در صحنه و سنگر، علیه دشمنان خارجی و داخلی، نستوه و مقاوم بوده و راه خونین شهدای کربلای حسین بن علی (علیه السلام) را که امروز همان خط امام عزیز، خمینی بت‌شکن و ولایت فقیه می‌باشد، ادامه دهند.»^۲

شهید محمد دانشی کهن: «پشتیبان ولایت فقیه باشید؛ چون مهم‌ترین عاملی که موجب پیشرفت انقلاب اسلامی است، وجود ولایت فقیه است.»^۳

شهید احمد صنعتی: «دنبال‌رو ولایت فقیه باشید؛ چون ولایت فقیه استمرار حرکت انبیاست و همین ولایت فقیه بود که ما را از زیر سیطره رژیم جنایتکار پهلوی بیرون آورد و ما را به

۱. سیدحبیب حبیب‌پور، ولایت فقیه: گزیده موضوعی وصیت‌نامه شهدا (۱۴)، به نقل از: سایت راسخون، پیروی و پشتیبانی از ولایت فقیه در وصیت‌نامه شهدا (۲)، تاریخ دسترسی: ۲۶ فروردین ۱۳۹۴:

<https://rasekhoon.net/article/show/1048889>

۲. سیدحبیب حبیب‌پور، ولایت فقیه: گزیده موضوعی وصیت‌نامه شهدا (۱۴)، به نقل از: سایت راسخون، پیروی و پشتیبانی از ولایت فقیه در وصیت‌نامه شهدا (۲)، تاریخ دسترسی: ۲۶ فروردین ۱۳۹۴:

<https://rasekhoon.net/article/show/1048889>

۳. سیدحبیب حبیب‌پور، ولایت فقیه: گزیده موضوعی وصیت‌نامه شهدا (۱۴)، به نقل از: سایت راسخون، پیروی و پشتیبانی از ولایت فقیه در وصیت‌نامه شهدا (۲)، تاریخ دسترسی: ۲۶ فروردین ۱۳۹۴:

<https://rasekhoon.net/article/show/1048889>



اسلام و قرآن نزدیک‌تر و از خواب غفلت بیدار کرد.»^۱

خاطرات

۱. چقدر مدیون این مردیم!

عشق و ارادت شهید حاج قاسم سلیمانی به رهبر معظم انقلاب بر کسی پوشیده نیست؛ این عشق و علاقه را همه می‌دیدند. جالب اینکه این رفتارها تصنعی و ساختگی هم نبود. حتی وقتی در خلوت دست به قلم می‌شد تا نامه‌ای بنویسد، باز هم این علاقه را ابراز می‌کرد. شهید سلیمانی در بخشی از نامه‌اش به آقای احمد یوسف‌زاده، علاقه‌اش به رهبری را مکتوب کرده و این‌طور می‌نویسد:

درود می‌فرستم بر مردی که به احترام همه مجاهدین و شهدا، قریب سی سال چفیه یادگار آن روزها را به گردن آویخته تا عشق به این راه و مرام و فرهنگ را به همه یادآوری کند و بر هر نوشته‌اش شما بوسه می‌زند و در بالاترین جایگاه فقاقت، حکمت و اندیشه، زیباترین کلمات را نثار آن می‌کند. چقدر مدیون این مردیم و بدون او تاریکیم. خداوندا، وجودش را برای ایران و اسلام حفظ بفرما!^۲



۱. سیدحبيب حبيب پور، ولايت فقيه: گزیده موضوعی وصیت نامه شهدا (۱۴)، به نقل از: سایت راسخون، پیروی و پشتیبانی از ولایت فقیه در وصیت نامه شهدا (۲)، تاریخ دسترسی: ۲۶ فروردین ۱۳۹۴:

<https://rasekhoon.net/article/show/1048889>

۲. ابودر مهران فر، برادر قاسم، ص ۲۱.

۲. کالای ایرانی

حرف‌های آقا خیلی برای محمود مهم بود. هم خودش سعی می‌کرد تمام و کمال به آن‌ها عمل کند، هم دیگران را به این کار تشویق می‌کرد.

نمونه‌اش خرید اجناس ساخت داخل بود. بعد از صحبت‌های آقا درباره کالای ایرانی،^۱ تأکیدش بر این بود که تمام اجناس خانه‌مان ایرانی باشد. این را به اقوام هم می‌گفت. اگر کالای جدیدی در خانه اقوام می‌دید، می‌گفت: «ایرانی است دیگر؟! مبارکتان باشد.»

اگر می‌گفتند: «ایرانی نیست.» با شوخی می‌گفت: «پس مبارکتان نباشد!»

می‌گفت: «چرا حرف آقا را گوش نمی‌دهید؟ مگر ایشان امام مسلمین نیستند؟ خرید کالای ایرانی، وظیفه‌ای شرعی است، نه پیشنهادی از طرف رهبری.»^۲

شهید محمود نریمانی

۳. حضرت آقا

عشق و علاقه‌اش به حضرت آقا را به وضوح می‌دیدیم. یک بار برایمان مهمان رسید. از آن اصلاح‌طلب‌های دوآتشه که

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، حمایت از کالای ایرانی در بیانات سالیان اخیر رهبر معظم انقلاب:

<http://farsi.khamenei.ir/video-content?id=39337>

۲. نک: سیدمحسن پیام، دُر دوران، ص ۵۷.





اعتقادی به ولایت فقیه و حضرت آقا نداشتند. خانه ما هم، دست از حرف‌های سیاسی و حزبی برداشت و چند جمله‌ای خطاب به حضرت آقا گفت.

امین می‌خواست جواب بدهد، ولی به دلیل حرف پدرم، چیزی نگفت. پدر قبل از آمدن مهمان‌ها پیش‌بینی این حرف‌ها را کرده بود و به امین گفته بود: «این‌ها مهمان‌اند و احترامشان واجب. اگر حرفی زدند و لازم شد جوابی داده بشود، من خودم جواب می‌دهم، شماها چیزی نگویید.»

امین از شدت ناراحتی رفت داخل اتاق تا استراحت کند. مهمان‌ها که رفتند، رفتیم داخل اتاق. امین از جا بلند شد و از شدت ناراحتی و فشار عصبی‌ای که تحمل کرده بود، یک مرتبه غش کرد.^۱

شهید محمدامین کریمیان

۴. فاکتور بگیر

رفته بود شیراز. در یکی از مناطق، شب اول که رفته بود منبر، مثل همیشه برای سلامتی حضرت آقا دعا کرده بود.

هیئت‌امنا بعد از منبر گفته بودند: «ما اینجا رسم نداریم برای حضرت آقا دعا کنیم. شما هم از شب‌های بعد، این کار را نکنید.»

امین قاطع گفته بود: «من به تشخیص خودم منبر می‌روم. شما نمی‌توانید به من بگویید دعا کنم یا نکنم!»



دوستانش گفته بودند که این مسجد پول زیادی به عنوان هدیه به روحانی می‌دهند. این ده شب، یک دعا را فاکتور بگیرد، اتفاقی نمی‌افتد.

گفته بود: «این پول‌ها اصلاً برای من اهمیتی ندارد. اگر قرار است برای گرفتن پول، برای حضرت آقا دعا نکنم، همان بهتر که اصلاً تبلیغ نکنم و منبر نروم!» بعد هم از آنجا آمده بود علام‌ودشت، جایی که کمتر کسی حاضر بود برای تبلیغ برود.

شهید محمدمین کریمیان

۵. قول شرف

سال ۷۹ بود که دانشگاه امام حسین علیه السلام قبول شد. همان موقع خیلی محکم به او گفتم: «بین محمود، من مخالفتی با دانشگاه رفتنت ندارم؛ اما اگر روزی بخواهی پشت پا به رهبری بزنی و مخالف ولایت فقیه حرکت کنی، هیچ وقت به عنوان پسر من نمی‌پذیرمت و دیگر حق نداری پایت را توی خانه ما بگذاری.»

سرش را انداخت پایین و قول شرف داد که ذره‌ای پایش را کج نگذارد و تا آخرین لحظه عمرش، در خط رهبری و ولایت فقیه باشد. قولی که خوب هم به آن عمل کرد.

حتی در وصیت‌نامه‌اش هم به آن اشاره کرد: «علی و محمد عزیزم، خدا می‌داند که چقدر شما را دوست دارم، همان‌طور که خودتان می‌دانید و بارها این را به شما گفته‌ام؛ اما خدا و پیغمبر



خدا ﷻ و ائمه اهل بیت و ولیّ فقیه را بیشتر از شما دوست دارم...»^۱

شهید محمود رادمهر

۶. میدان عمل

دربارهٔ ولایت فقیه و نظام با کسی تعارف نداشت و تمام قد دفاع می‌کرد؛ حتی اگر طرف مقابل از بستگان نزدیکش بود.

آقا مهدی حمایت عملی خودش را از ولایت، در فتنهٔ ۸۸ نشان داد که تمام قد در صحنه‌های خطر ایستاد و پا پس نکشید. در یکی از صحنه‌ها، پودر اشک‌آور روی صورتش پاشیده بودند که باعث شد تا چند ساعت، چشم‌هایش بسوزد؛ اما نتوانستند از میدان دفاع از ولایت بیرونش کنند.^۲

شهید مهدی حسینی

۷. معارف انقلابی

اگر کسی سیلی به گوشش می‌زد، ناراحت نمی‌شد؛ ولی اگر کوچک‌ترین حرفی بر ضد رهبری می‌شنید، فوراً موضع می‌گرفت. علاقهٔ زیادی به امام‌خامنه‌ای (مدظله‌العالی) داشت. وقتی که صحبت‌های ایشان از رسانه پخش می‌شد، در هر کجا که بودیم، همه را به سکوت دعوت می‌کرد. دوست داشت محمدهادی را طوری تربیت کند که از محبین امام‌خامنه‌ای (مدظله‌العالی) باشد و نسبت به ایشان معرفت



۱. نک: مصیب معصومیان، شهید عزیز، ص ۴۴.

۲. نک: سیدمحسن پیام، مرد میدان، ص ۵۳.

کسب کند؛ البته سعی داشت به این اهداف جامه عمل بپوشاند؛ لذا کلیپ‌های کوتاه صحبت‌های آقا را بعضی وقت‌ها در خانه پخش می‌کرد تا فضای خانه با معارف انقلابی مأنوس بشود.^۱

شهید محمود نریمانی

۸. چفیه آقا

وقتی پیکرش را داخل قبر گذاشتم، از قول همسر گفتند: «محمودرضا سفارش کرده چفیه‌ای که از آقا گرفته است، با او دفن شود!» جا خوردم. نمی‌دانستم از آقا چفیه گرفته است. رفتند چفیه را از داخل ماشین آوردند.

مانده بودم با پیکرش چه بگویم، همیشه در ارادت به آقا، خودم را بالاتر از او می‌دانستم. چفیه را که روی پیکرش گذاشتم، فهمیدم به گرد پایش هم نرسیده‌ام در این چند وقت!

یادم هست یک بار، چند سال پیش گفت: «شیعیان در بعضی از کشورها، بدون وضو به تصویر آقا دست نمی‌زنند و ما اینجا، از شیعیان عقب افتاده‌ایم!»^۲

شهید محمودرضا بیضایی

۹. ولایت‌مدار

علی به خاطر ولایت، راهی سوریه شد و یکی از خصوصیات

۱. سید محسن پیام، دُز دوران، ص ۳۳.

۲. نک: سایت صبح، مدافعان حرم، محمودرضا بیضایی، کد مطلب: ۳۹۹۹۹؛ خبرگزاری فارس،

«جان‌فشانی اصلاً کار آسانی نیست»، تاریخ دسترسی: ۲۸ بهمن ۱۳۹۲:





باززش که در صدر تمام خصوصیات بود، ولایت مداری بود. ایشان در زمان فتنه، در بندرعباس، در پروژهای عهده‌دار امور جوشکاری بود. وقتی مطرح شد که رهبری می‌خواهد در نماز جمعه حاضر شود و به بررسی نکاتی درباره فتنه بپردازد، ایشان از بندرعباس به تهران آمد و در نماز جمعه شرکت کرد تا از نزدیک حرف‌های آقا را بشنود و اگر بنا هست اقدامی انجام شود، گوش به فرمان ولایت باشد.

هنگامی که حضرت آقا در خطبه‌های نماز جمعه، خطاب به حضرت ولیعصر، فرمودند: «مولای من، آقای من، جسم ناقصی دارم که آن را هم، تقدیم به انقلاب می‌کنم!» علی به پهنای صورت اشک می‌ریزد و در جریان فتنه، به یاری رهبر می‌شتابد. ... اگر بخواهم بگویم چه چیزی علی را به مقام شهادت رساند، باید بگویم که صداقت، ایمان، نمازهای شب و [از همه مهم‌تر] ولایت مداری ایشان بود.^۱

شهید علی عسکری طاقانکی

۱۰. عکس امام

یک روز که حاج مجید برای برنامه‌ریزی درباره مسابقات ورزشی به خانه ما آمده بود، نگاهش به عکس حضرت آقا افتاد که روی دیوار نصب شده بود.

باتعجب گفت: «چرا فقط عکس امام‌خامنه‌ای را گذاشتی؟ پس عکس امام خمینی کجاست؟!»

۱. نک: خبرگزاری تسنیم، «ده سال منتظر شهادتش بودیم»، تاریخ دسترسی: ۷ فروردین ۱۳۹۴.



گفتم: «الان عکسی از امام خمینی در خانه ندارم.»

حاجی برایم توضیح داد که منظورش چیست، گفت: «اگر فقط عکس امام خامنه‌ای را استفاده کنیم، آن‌هایی که مرضی درباره انقلاب توی دلشان هست، فکر می‌کنند ما فقط به شخص وابسته هستیم و چون امام خمینی از دنیا رفتند، ما دیگر با امام کاری نداریم. فکر می‌کنند با تغییر رهبری، ما هم راهمان عوض می‌شود؛ ولی اگر عکس هر دو بزرگوار را استفاده کنیم، معلوم می‌شود که هم رهبری برایمان مهم است و هم ولایت فقیه که از زمان امام خمینی شروع شده است.»

حرفش را قبول داشتم، به همین خاطر، فردای آن روز، عکس امام و آقا را باهم به دیوار خانه نصب کردم.^۱

شهید مجید صانعی موفق

۱۱. فدایی رهبر

قرار بود مخالفین نظام، جلوی دانشگاه تجمع کنند. من و هادی هم، قرار بود به مقر بسیج برویم و منتظر دستور باشیم؛ اما درست در مقابل دانشگاه که رسیدیم، اغتشاشگران به رهبر معظم انقلاب جسارت کردند...

هادی سریع پیاده شد و به سمت در دانشگاه رفت... چشمانش را اشک گرفته بود... یک باره آماج سنگ‌ها قرار گرفت... یک پاره‌آجر، محکم به صورت هادی و زیر چشم او خورد... خواست برگردد، اما روی زمین افتاد. دوباره بلند شد،

۱. نک: سایت گنجینه شهدای جهان اسلام، شهید مجید صانعی موفق، تاریخ دسترسی: ۲۹ تیر ۱۳۹۶:





دور خودش چرخید و باز روی زمین افتاد... .
او را به بیمارستان رساندیم. شدت ضربه، باعث شد
گونه‌اش پاره شود و تا زمان شهادت، وقتی هادی لبخند می‌زد،
جای این زخم بر صورت او قابل مشاهده بود.
بعدها دوستان پیگیری کردند و گفتند: «بیا هزینه درمان
خودت را بگیر.» اما هادی که همه هزینه‌ها را از خودش داده
بود، لبخندی زد و پیگیری نکرد.^۱

شهید محمد هادی ذوالفقاری

۱۲. کالای ایرانی

خیلی آقا را دوست داشت. این دوست داشتن فقط زبانی
نبود. در عمل هم، سعی می‌کرد به حرف‌های آقا گوش بدهد.
یکی از نمونه‌هایش این بود که بعد از سفارش رهبری به خرید
کالای ایرانی و اقتصاد مقاومتی، تصمیم گرفته بود و برایش یک
آرزو بود که بعد از ازدواج، وقتی خواستند در خانه مستقلی زندگی
کنند، همه وسایلی که تهیه می‌کنند، کالای ایرانی باشد؛ حتی
اگر بد باشد.^۲

شهید احمد مکیان

۱۳. فرمایش صریح

در بحث‌های سیاسی و دفاع از انقلاب و نظام، محکم و

۱. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، پسرک فلافل فروش، ص ۴۴ تا ۴۷.

۲. مهدی منصوریان، سند گمنامی، ص ۹۶.





استوار بود. بدون عصیانیت، با استدلال و منطق حرفش را می‌زد. دربارهٔ صحبت‌های رهبری هم، روش جالبی داشت. می‌دانست بعضی‌ها هستند که دربارهٔ صحبت‌های آقا، موضع دارند؛ به همین خاطر، وقتی حرفی از رهبری می‌خواست به میان بیاورد، اول با استدلال و منطق حرف را برای مخاطب جا می‌انداخت، وقتی مخاطبش حرف را قبول می‌کرد و قانع می‌شد، آن وقت فرمایش صریح حضرت آقا را بیان می‌کرد.^۱

شهید عبدالصالح زارع

۱۴. وصیت‌نامه

عبدالصالح به ولایت فقیه و مقام رهبری حساس بود؛ به همین دلیل، اولین جملات وصیت‌نامه‌اش را به همین مسئله اختصاص داد و این‌طور نوشت:

درود بر امام امت، نایب بر حق امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، حضرت امام خامنه‌ای (حفظه الله تعالی).

عزیزان من، حواستان باشد که این انقلاب اسلامی را به امانت به ما سپردند و نکند در امانت، خیانت کنیم. این امانت، امانت الهی است. وظیفهٔ همهٔ ماست که از این انقلاب و دستاوردهای آن، پاسداری کنیم.

دست از این ماه تابان برندارید؛ چراکه این ماه، از خورشید عالم‌تاب نور گرفته و بازتاب می‌نماید....

همان‌طور که امام خمینی رحمته الله علیه فرمودند: «پشتیبان ولایت

۱. نک: سیدحمید مشتاقی نیا، عبد صالح، ص ۳۶ و ۳۷.



فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد»^۱، پشتیبان واقعی باشید و نکند روزی به خود آید و خود را 'تواب' معرفی کنید که آن روز هم، پایان جهل نیست.

خدا کند که از این آزمایش بزرگ، سربلند بیرون آییم.^۲

شهید عبدالصالح زارع



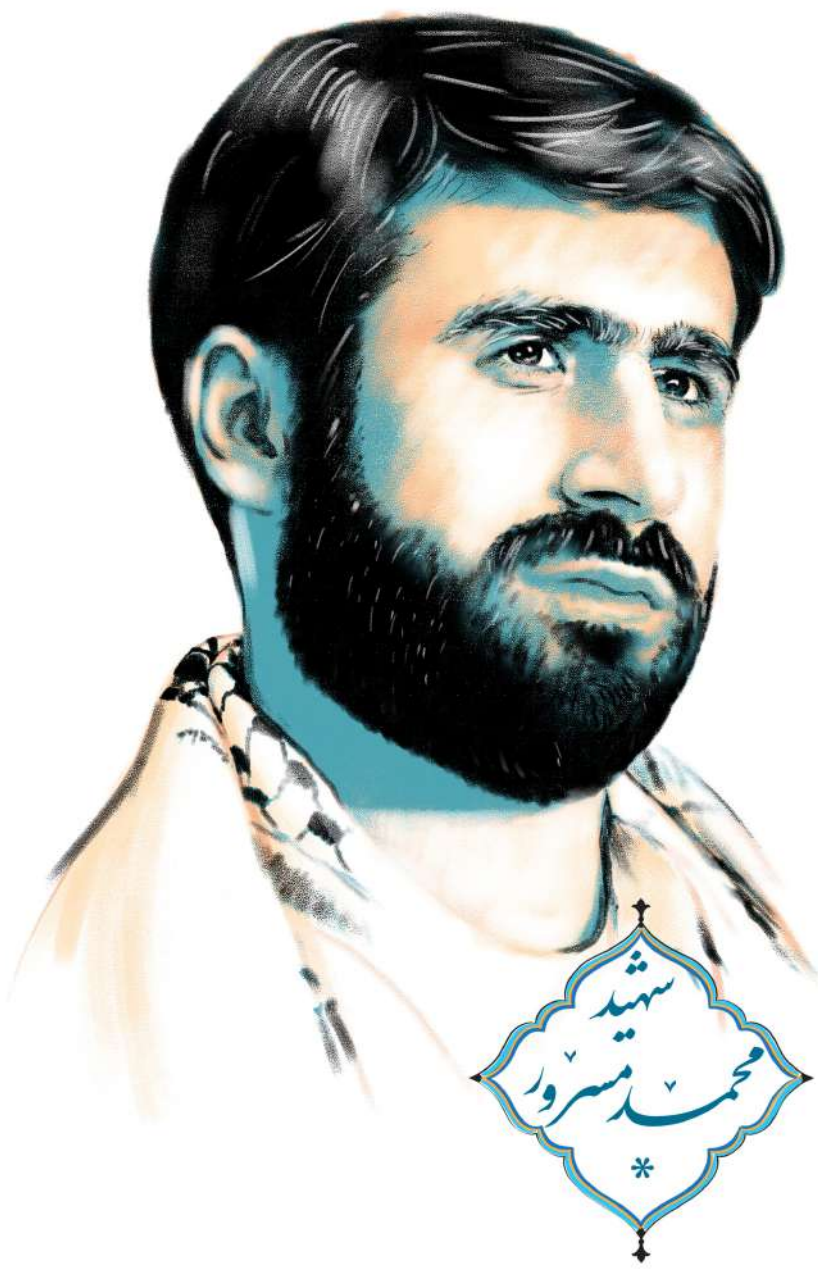
۱. نک: سیدروح‌الله خمینی، صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۵۸؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، «ثقلین امام خمینی (ع)»:

<http://revolution.pchi.ir/show.php?page=contents&id=7403>

۲. سیدحمید مشتاقی نیا، عبد صالح، ص ۱۷۲.

فصل ششم: فعالیت‌های فرهنگی





مقدمه

فرهنگ و دین دو مقوله در هم تنیده‌اند. مقوله‌هایی که می‌توانند در یکدیگر تأثیرگذار بوده و در ساخت جامعه، همراه یکدیگر باشند. رابطه بین این دو مقوله به‌گونه‌ای است که دین می‌تواند با تبیین مسائل معرفتی، در ترسیم راهبردهای فرهنگی تأثیر بگذارد و از طرفی، فرهنگ جامعه می‌تواند در راستای تبیین ابعاد و زوایای معرفتی دین اسلام راهگشا باشد.

لذا فعالیت‌های فرهنگی، علی‌الخصوص فعالیت‌هایی که جنبه دینی و معنوی داشته باشد، یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های یک جامعه است. شاید به همین دلیل در آیات و روایات، به انجام فعالیت‌های فرهنگی از قبیل دعوت و تبلیغ و هدایت، سفارش و ویژه شده است؛ به‌عنوان مثال، خداوند حکیم پیرامون دعوت و تبلیغ برای دین اسلام، در قرآن می‌فرماید: «و کیست خوش‌گفتارتر از آن‌کس که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید که من از مسلمانانم؟!»^۱

در مسئله هدایت نیز، خداوند حکیم نگاه ویژه‌ای دارد، تا جایی که هدایت یک انسان را برابر با هدایت تمام بشریت برشمرده است: «هرکس انسانی دیگر را حیات بخشد، گویی همه مردم را حیات بخشیده است.»^۲

رسول گرامی اسلام ﷺ نیز خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در زمینه جایگاه هدایت انسان‌ها می‌فرماید: «ای

۱. «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت، ۳۳).

۲. «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده، ۳۲).





علی...! اگر خداوند به دست تو کسی را هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند.»^۱

امام صادق علیه السلام نیز برای هدایت کردن انسان‌ها، تعبیر زنده کردن و برای گمراه کردن انسان‌ها، تعبیر قتل را استفاده کرده‌اند و می‌فرمایند: «کسی که فردی را از گمراهی نجات دهد و او را هدایت کند، به تحقیق او را حیات بخشیده و کسی که فرد را از هدایت به گمراهی بکشاند، او را کشته است.»^۲

وقتی با این نگاه، به فعالیت‌های فرهنگی توجه شود، اهمیت و تأثیرگذاری آن در ساخت جامعه دینی و اسلامی مشخص می‌شود؛ آن زمان تأکید رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) بر مقوله فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی بیشتر درک می‌شود، آنجا که می‌فرمایند: «... کارزار فرهنگی، از کارزار نظامی اگر مهم‌تر نباشد و اگر خطرناک‌تر نباشد، کمتر نیست.»^۳ و در جای دیگر می‌فرمایند: «ایجاد فرهنگ و اندیشه صحیح در جامعه، جهاد است.»^۴

شهدای والامقام در مقام جهاد و تبیین فرهنگ ایثار و مقاومت گام برداشتند و جامعه اسلامی را به اعتلای واقعی

۱. «یا علی... لَأَنَّ تَهْدِيَّ اللهُ عَلَى تَبْدِيكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا ظَلَعْتَ عَلَيْهِ السَّمْسُ» (محمد بن یعقوب کلینی رازی، الاصول من الکافی، ج ۵، ص ۲۸).

۲. «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَقَدْ أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالَةٍ فَقَدْ قَتَلَهَا» (محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱۳).

۳. بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۹ آذر ۱۳۹۲، به نقل از: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی).

۴. بیانات در دیدار جوانان و دانشجویان سیستان و بلوچستان، ۱۲ شهریور ۱۳۸۱، به نقل از: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی).



رساندند. به امید آنکه ما نیز بتوانیم اهمیت این مسئله را
به درستی درک کرده و در مسیر فرهنگ سازی دینی، مانند شهدا،
گام برداریم.



خاطرات

۱. هنر

محمد با کار فرهنگی در مدارس، تعدادی از نوجوان‌ها را جذب مسجد کرده بود. عصر جمعه بود که می‌رفت سالن. جلوی حجره مرا دید و گفت: «سید، می‌آیی برویم سالن؟» بدون معطلی لباس و کفش ورزشی‌ام را برداشتم و رفتیم. نوجوان‌ها با محمد صمیمی شده بودند؛ اما از چشم بعضی‌هایشان شیطنت می‌بارید.

بازی شروع شد. وسط بازی، ناگهان بچه‌ها سر خطایی که داور اشتباه سوت زده بود، دعوایشان شد. یکی از همین نوجوان‌ها چشمش را بست و دهانش را باز کرد و چند فحش آب‌نکشیده نثار دوستش کرد. او هم کم نیاورد و چند فحش ناموسی داد.

بعد از بازی به محمد گفتم: «بهتر نبود روی چند تا نوجوان سالم کار می‌کردی؟!»

گفت: «سید، کسی که توی راه است که توی راه است! اما اگر هنر داریم، باید این‌ها را درست کنیم...»^۱

۲. خواب

سعیدی که در اردوهای راهیان نور و اردوهای جهادی می‌دیدیم، با سعیدی که در خوابگاه دیده بودیم، زمین تا



آسمان تفاوت داشت. ما وقتی می‌خواستیم کسی را به خواب زیاد مثال بزنیم، می‌گفتیم مثل سعید. طوری می‌خوابید که بعضی وقت‌ها، من می‌رفتم بالای سرش و می‌گفتم: «پاشو، یک استراحتی به بالیش بده و دوباره بخواب!»

حالا همین سعید، وقتی وارد اردوی جهادی یا اردوی راهیان نور می‌شد، بدون اغراق خوابیدنش در شبانه‌روز می‌شد یک یا دو ساعت و تمام وقتش را می‌گذاشت برای کار و فعالیت. اینجا انگار دیگر چیزی به نام خستگی را نمی‌فهمید و با تمام وجود، برای کار فرهنگی مایه می‌گذاشت.^۱

شهید سعید بیاضی‌زاده

۳. آقا محمود

برای کار فرهنگی و تربیت بچه‌های محل تلاش می‌کرد، وقت می‌گذاشت و هر کاری از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد. بچه‌ها هم استقبال خوبی داشتند. چهارشنبه‌ها که توی پایگاه و مسجد کلاس‌های فرهنگی برپا کرده بود، نیم ساعت قبل از شروع کلاس‌ها، پاشنه در خانه را می‌کنند، زنگ می‌زدند و می‌گفتند: «پس چرا آقا محمود نمی‌آید؟»

در عین حالی که بچه‌ها را پای کار فرهنگی و تربیتی می‌آورد، به آن‌ها شخصیت هم می‌داد. ماه رمضان که برنامه قرائت قرآن در مسجد برقرار بود، بچه‌ها را یکی در میان بین بزرگ‌ترها می‌نشاند تا نوبت قرائت قرآن، به کوچک‌ترها هم برسد. به آن‌ها می‌گفت: «یکی در میان بین بزرگ‌ترها بنشینید.

۱. مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۳۳.



اگر کسی خواست شما را بلند کند، بگویید: 'این جای من است. اگر شما جای من بنشینید، یعنی جای من را غصب کردید.' همین جمله کافی بود تا کسی پایبچ بچه‌ها نشود و جای پایشان در جلسات قرآن تثبیت شود.^۱

شهید محمود رادمهر

۴. برای شهدا

هیئتی را در مسجد راه‌اندازی کردند به نام «رهروان شهدا». هر هفته با بچه‌ها دور هم جمع می‌شدند و به عشق شهدا، برنامه هیئت را پیگیری می‌کردند. هادی در این هیئت مداحی هم می‌کرد. همه او را دوست داشتند.

اما یکی از کارهای مهمی که همراه با برخی دوستان انجام داد، نصب تابلوی شهدا در کوچه‌ها بود. من اولین بار از سیدعلی مصطفوی شنیدم که می‌گفت: «باید برای شهدای محل کاری انجام دهیم.»

گفتم: «چه کاری؟»

گفت: «بیشتر کوچه‌ها به اسم شهید است؛ اما به خاطر گذشت سه دهه از شهادت آن‌ها، هیچ‌کس این شهدا را نمی‌شناسد. لاقلاً تصویر شهید را در سر کوچه نصب کنیم تا مردم با چهره شهید آشنا شوند. یا اینکه زندگی‌نامه‌ای از شهید را به اطلاع اهل آن کوچه برسانیم.»

کار آغاز شد. از طریق مساجد و بنیاد شهید و... تصاویر شهدای محل جمع‌آوری شد.



هادی در همان ایام، کار با فتوشاپ و دیگر نرم افزارهای کامپیوتری را یاد گرفت. استعداد او برای فراگرفتن این کارها زیاد بود.

تصاویر شهدا را اسکن و سپس در یک اندازه مشخص طراحی کردند، بعد هم، بنر تهیه می شد.

با یک نجار هم صحبت شد که این تصاویر را به صورت قاب چوبی درآورد. کار خیلی سریع به نتیجه رسید. هادی وانت پدرش را می آورد و با یک دریل و... کار را به اتمام می رساند. بیشتر کوچه های محل ما، با تابلوهای قرمز رنگ شهدا مزین شد. یادم هست برخی ها مخالف این حرکت بودند، حتی از بچه های بسیج!

می گفتند: «شما این کار را می کنید؛ ولی یکسری از اراذل و اوباش، این تصاویر را پاره می کنند و به شهدا اهانت می کنند.» اما حقیقت چیز دیگری بود. ارادت مردم به شهدا، فراتر از تصورات دوستان ما بود. الان با گذشت چندین سال از آن روزها، هنوز یادگار هادی و دوستانش را روی دیوارهای محل می بینیم. هیچ کس به این تابلوها بی احترامی نکرد. برعکس آنچه تصور می شد، تقاضا برای نصب تابلو، از محلات دیگر هم رسید. در بسیاری از محلات، این حرکت آغاز شد. بعد هم بسیج شهرداری، حرکت عظیمی را در این زمینه آغاز کرد.^۱

شهید محمد هادی ذوالفقاری



۵. شخصیت فرهنگی

این را بارها مشاهده کردم که شخصیت‌های فرهنگی و افرادی که کار فرهنگی، به خصوص در مسجد را تجربه کرده باشند، در هر کار و مسئولیتی وارد شوند، دیدگاه‌ها و تفکرات فرهنگی خودشان را بروز می‌دهند. هادی نیز همین‌گونه بود. او در زمینه کارهای فرهنگی و اردویی تجربیات خوبی داشت. همان ایامی که در کنار رزمندگان عراقی با داعش مبارزه می‌کرد، برخی طرح‌های فرهنگی را ارائه کرد که نشان از روحیه بالای فرهنگی او بود.

یک بار پیشنهاد داد برای یکی از مراسم‌های عید، برای رزمندگان حشدالشعبی هدیه تهیه کنیم. ما هم این کار را به خود هادی واگذار کردیم. او هم با مراجعه به چندین مرکز فرهنگی، هدیه خوبی تهیه کرد.

... هادی به عنوان تصویربردار، به جمع نیروهای حشدالشعبی پیوسته بود. او تصاویر و فیلم‌های خاصی را از نزدیک‌ترین نقطه به سنگر تکفیری‌ها تهیه می‌کرد.

از دیگر کارهای او، رساندن آب و تغذیه به نیروهای درگیر در خط مقدم بود.

اما مهم‌ترین کار فرهنگی هادی، برگزاری نمایشگاه دستاوردهای حشدالشعبی در ایام اربعین بود.

هادی اصرار داشت کارهای فرهنگی رزمندگان عراقی، به اطلاع مردم و شیعیان رسانده شود؛ لذا راهپیمایی اربعین را بهترین زمان و مکان برای این کار تشخیص داد.



واقعاً هم تفکر فرهنگی او جالب بود. هادی یک چادر در نیمه راه نجف به کربلا راه اندازی کرد و نمایشگاه تصاویر نبرد با داعش را با چینش مناسب، در مقابل دید زائران کربلا قرار داد.

برادر ناجی می‌گفت: «هادی برای این نمایشگاه خیلی زحمت کشید. کار عقب بود و کاروان‌ها از راه می‌رسیدند. هادی گفت که شب‌ها کمتر بخوابیم و کار را به نتیجه برسانیم.» طی چند شبانه‌روز، هادی بیش از سه ساعت نخوابید. کار به خوبی انجام شد و مخاطب بسیاری داشت؛ اما همین‌که نمایشگاه آغاز شد، هادی به نجف برگشت! او عاشق گمنامی بود و نمی‌خواست کسی بفهمد برگزاری این نمایشگاه مهم، کار او بوده است.

بعد از تجربه موفق این نمایشگاه، به سراغ سیدکاظم آمد. هادی طرح جدیدی برای برگزاری نمایشگاه دستاوردهای نبرد با داعش، در نجف آماده کرده بود. می‌خواست در فضایی مناسب، کار فرهنگی را گسترش دهد.

اعتقاد داشت که تصاویر و فیلم‌های این مبارزه مقدس، برای آیندگان ثبت شود و هم‌زمان باید به دید عموم مردم رسانده شود.

هادی روی این طرح خیلی کار کرد؛^۱ اما به دلیل اینکه نیروی کافی برای انجام این طرح نبود، به سرانجام نرسید.

شهید محمد هادی ذوالفقاری



۶. پیوند با معصومین

مهم‌ترین کار فرهنگی که از هادی دیدم، مربوط می‌شد به کاری که به خاطر آن به ایران برگشت. هادی تعداد زیادی چفیه و پیشانی‌بند با نام مقدس «یا فاطمه الزهرا علیها السلام» آماده کرد و با خودش به عراق آورد.

اومی دانست بهترین کار فرهنگی برای رزمندگان، پیوند دادن آنان با حضرات معصومین، به خصوص مادر سادات، حضرت زهرا علیها السلام است.^۱

شهید محمدهادی ذوالفقاری

۷. معلم قرآن

کمال از مسجد «سبو کوچک»، خاطراتی از جنس تعلیم و تربیت دینی داشت. در همین مسجد بود که فعالیت‌های مذهبی و قرآنی‌اش شروع شده بود. این چند سال آخر، تلاش کرد همان‌جا، محفلی برای آموزش قرآن، به کودکان و نوجوانان تشکیل دهد.

به خاطر مأموریت‌هایی که می‌رفت، وقت زیادی برای این کار نداشت؛ ولی از همین فرصت‌های کم، بیشترین استفاده را می‌کرد و به بچه‌های شش‌هفت‌ساله، روخوانی قرآن آموزش می‌داد و برای حفظ سوره‌های کوچک، تشویقشان می‌کرد. همین برنامه را داخل خانه، برای محمدحسین و فاطمه هم اجرا می‌کرد.



شبستان مسجد سبو کوچک سالیان سال با صدای کمال عجین شده بود: جوان سربه‌زیری که پس از هر نماز جماعت، در مسجد می‌ماند و به قرائت یک جزء از کلام‌الله مجید می‌پرداخت. گلدسته‌های مسجد شهادت می‌دهند که صوت این قاری، هنوز هم در فضای ملکوتی مسجد می‌پیچد و کلام‌الله را در شبستان طنین‌انداز می‌کند.^۱

شهید کمال شیرخانی

۸. هدیه

علاقه بسیاری به کتاب و کتاب‌خوانی داشت. یک بار وقتی به اتاقش رفتم، دیدم که کتابخانه بزرگی دارد. انواع و اقسام کتاب‌ها، با موضوع شهدا را از انتشارات مختلف تهیه کرده و در کتابخانه‌اش داشت.

به ابوالفضل گفتم: «چرا این همه کتاب شهدا را اینجا گذاشتی؟»

گفت: «ما اینجا کار فرهنگی می‌کنیم. وقتی که مهمان داریم، این کتاب‌ها را به عنوان هدیه، به مهمان‌هایمان می‌دهیم.»^۲

شهید ابوالفضل نیکزاد

۱. سایت صبح، مدافعان حرم، کمال شیرخانی، کد مطلب: ۵۰۷۴۳؛ سایت جوان آنلاین، «فرزند ایران، جانباز سوریه، شهید عراق»، تاریخ دسترسی: ۱ بهمن ۱۳۹۳:

www.javanonline.ir/fa/news/699224

۲. نک: سایت مشرق‌نیوز، «منش‌های اخلاقی شهید ابوالفضل نیکزاد از زبان دوستان»، تاریخ دسترسی: ۳ مرداد ۱۳۹۵:

www.mashreghnews.ir/news/607996



۹. اول برادری

عید غدیر بود که رفتیم حرم حضرت معصومه علیها السلام. داخل حرم هر سال، عقد اخوت را به صورت یک برنامه عمومی اجرا می‌کنند. من و سعید آنجا کنار یکدیگر بودیم. دست‌های یکدیگر را گرفتیم و عقد اخوت و برادری خواندیم. با این نیت که برادری و رفاقتمان، تا وقتی زنده هستیم، باقی بماند. بعد از مراسم، از حرم آمدیم بیرون. سعید گفت: «کارت بانکی همراهت هست؟»
گفتم: «بله.»

باهم رفتیم در یک کتاب‌فروشی. سعید ده‌دوازده جلد کتاب برداشت. کتاب‌های متنوعی هم بود. من اول فکر کردم برای دوستان طلبه که سفارش داده‌اند، کتاب می‌خرم؛ ولی وقتی از کتاب‌فروشی آمدیم بیرون، در مسیر، هر جوانی را می‌دید، سلام و احوال‌پرسی می‌کرد، بعد از عید غدیر برایش می‌گفت و آخر کار، یک کتاب به او هدیه می‌داد.

من به شوخی رو به سعید کردم و گفتم: «نامرد، از کیسه خلیفه می‌بخشی؟!»

می‌خندید و می‌گفت: «این تازه اول برادری ماست! برادر بزرگ‌تر، نباید روی حرف من حرف بزند، باید حرف گوش کند. تازه شما توی ثواب این کار شریک هستی.»

بعد از آن، رفتیم مغازه پارچه‌فروشی. سعید از پول خودش دو تا پارچه چادری خرید و آورد جلوی حرم. پارچه‌ها را به خادمی داد که مسئول تحویل چادر به خانم‌های بدون چادر بود. گفت: «اولین و دومین خانمی که آمدند برای ورود به حرم



از شما چادر بگیرند، این دو چادر را هدیه بدهید و بگویید که هدیهٔ عید غدیر است.»^۱

شهید سعید بیاضی زاده

۱۰. سیاسی

یکی دو سالی مسئول بخش سیاسی بسیج بود. شرط فعالیت در بسیج، شرط معدل بود؛ یعنی کسانی که خوب درس می خواندند، می توانستند در بسیج و فعالیت هایی که برای شهدا انجام می شد، به عنوان خادم و نیروی عملیاتی شرکت داشته باشند.

سعید ضمن اینکه خوب درس می خواند، کارهایی را که در واحد سیاسی باید انجام می داد، به بهترین شکل اجرا می کرد. بخش های مهم روزنامه ها را که لازم بود طلبه ها بدانند، جدا می کرد و روی تابلو می گذاشت. فیلم ها و کلیپ های سیاسی و سخنان مهم رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) را برای بچه های مدرسه آماده می کرد و خلاصه هر کاری که از دستش برمی آمد، انجام می داد تا طلبه ها را با فضای سیاسی و اجتماعی جامعه آشنا کند.^۲

شهید سعید بیاضی زاده

۱۱. بازیافت

کاغذها و وسایلی که جزء بازیافتی ها بود، بچه های مدرسه جدا می گذاشتند. سعید وقتی مسئول امور مالی در بعضی زمینه ها

۱. نک: مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۶۱.

۲. نک: مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۳۴.





شده بود، این بازیافتی‌ها را جمع می‌کرد و چند وقت یک بار می‌فروخت. پولی که از این راه به دست می‌آمد، تحویل من می‌داد تا برای کارهای فرهنگی مدرسه خرج کنم.

یادم هست از همین پول‌ها، اشتراک روزنامهٔ کیهان را گرفتیم.

برنامه‌ای داشتیم برای رفتن پیاده‌روی از مدرسه تا جمکران. یکی دو ماه یک مرتبه این برنامه را اجرا می‌کردیم و با هزینهٔ تغذیه و کرایهٔ برگشت، حدود صد هزار تومان هزینه داشت. مدتی بود نرفته بودیم که بچه‌ها پیشنهاد دادند این هفته برویم. نگاه کردم به حساب مالی بخش فرهنگی، دیدم پولی نداریم. داشتیم منصرف می‌شدیم که سعید از همین پول‌های بازیافتی، صد هزار تومان آورد و برنامهٔ پیاده‌روی به راه افتاد.^۱

شهید سعید بیاضی زاده

۱۲. آچارفرانسه

صالح آچارفرانسهٔ کارهای فرهنگی بود. کارهای مرتبط با آماده‌سازی فضای فکه، برای مراسم عاشورا، آن‌هم در بیابانی بی‌آب و علف و در فقدان دسترسی به بسیاری از امکانات، راحت و آسان نبود. صالح هر کار بر زمین مانده را دست می‌گرفت و با جدیت به سرانجام می‌رساند. هر وقت کار سختی بود، تا می‌گفتیم: «صالح برویم؟» با جان و دل از جا برمی‌خاست.

یک بار با تمام خستگی‌هایش بلند شد برای انجام کاری.

۱. مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۲۷.



آرام به من گفت: «چرا این پنج‌شش نفر دیگر که اینجا نشستند، کار نمی‌کنند؟» بعد خودش جواب خودش را داد: «بذار آن‌ها بنشینند و ما به جای آن‌ها کار کنیم؛ مگر نه اینکه ما دنبال کار و خدمت بیشتر برای شهدا و زائرین شهدا هستیم؟!»

به همین دلیل با آنکه پاسدار بود، در راهیان نور می‌آمد
زیر دست بچه‌های بسیجی، بدون هیچ ادعایی، کار می‌کرد.^۱

شهید عبدالصالح زارع





فصل هفتم: رفاقت و دوست یابی



شهید
ابو الفضل نسکیزاد

*

مقدمه

یکی از مسائلی که در دین اسلام، توجه ویژه‌ای به آن شده است، بحث هم‌نشینی و دوست‌یابی است. این مسئله به قدری اهمیت دارد که رسول گرامی اسلام ﷺ در این رابطه می‌فرماید: «ریشه عقل پس از ایمان، دوستی با مردم است.»^۱ امیرالمؤمنین علی ع نیز ناتوان بودن در دوست‌یابی و حفظ دوستان را از مسائل مهم زندگی بشری برشمرده‌اند و می‌فرمایند: «ناتوان‌ترین مردم کسی است که در دوست‌یابی، عاجز و ناتوان باشد و ناتوان‌تر از او، کسی است که دوستان به دست آورده را از دست بدهد.»^۲

شاید دلیل این تأکید و اهمیت، تأثیری است که دوستی و هم‌نشینی با مردمان نیک‌کردار، در زندگی انسان می‌گذارد و می‌تواند سعادت یا شقاوت انسان را در پی داشته باشد و مسیر زندگی انسان را تغییر دهد. رسول گرامی اسلام ﷺ در این زمینه می‌فرماید: «انسان بر دین [و روش] دوستش خواهد بود؛ بنابراین هر یک از شما، باید بنگرد که با چه کسی دوست می‌شود!»^۳ و در جای دیگر، تأثیر دوستی را تا پس از پایان زندگی دنیایی برشمرده‌اند و می‌فرمایند: «انسان همراه کسی محشور می‌شود که او را دوست بدارد.»^۴

۱. «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ» (محمدبن حسن حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۶، ص ۲۹۵).

۲. «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ صَبَغَ مِنْ ظَفَرٍ بِهِ مِنْهُمْ» (علی بن ابی طالب ع، نهج البلاغه، حکمت ۱۲).

۳. «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ» (محمدبن حسن طوسی (شیخ الطائفة)، الامالی، ص ۱۹۲).

۴. «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» (احمدبن محمدبن خالد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۳).





امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز سرنوشت خیر و شر زندگی انسان را در گرو هم‌نشینی با دوستان خوب برشمرده‌اند و می‌فرمایند: «خیر دنیا و آخرت، در رازداری و دوستی با نیکان جمع شده است و شرّ و بدی، در افشای راز و دوستی با اشرار.»^۱

حال که اهمیت و تأثیر دوست و هم‌نشین مشخص شد، باید به دنبال راهکاری برای شناخت دوست خوب باشیم و مسیر یافتن دوستان خوب را بشناسیم. امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای این کار، معیاری به نام «سبقت در خیر» را مطرح کرده‌اند و می‌فرمایند: «بهترین برادران تو، کسی است که در کار خیر سبقت گیرد و تو را هم، به سوی خیر بکشد و تو را به نیکی وادارد و بر انجام آن یاری‌ات کند.»^۲ و در دو روایت زیر، معیار «خدایی بودن انگیزه از دوستی» را مطرح کرده‌اند و می‌فرمایند: «کسانی که برای خدا، دوستی و برادری می‌ورزند، دوستی‌شان دوام می‌یابد؛ زیرا عامل آن دوستی، پایدار است.»^۳ اما «دوستی برادرانی که به سبب دنیا دوست شده‌اند، بریده می‌شود؛ زیرا عوامل آن دوستی‌ها، زود از بین می‌رود.»^۴

امام صادق علیه السلام نیز معیار سنجش دوست خوب را در زمان

۱. «جمع خیر الدنیا و الآخرة فی کتمان السرّ و مُصادقة الأخیار و جمع الشرّ فی الإذاعة و مواخاة الأشرار» (محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، الاختصاص، ص ۲۱۸).

۲. «خیر الإخوان من سارع إلى الخیر و جذبک إلیه و أمرک بالبرّ و أعانک علیّه» (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۱۷).

۳. «الإخوان فی الله تعالی تَدومُ مودَّتُهُمْ لِدوامِ سَببِها» (عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۲۲).

۴. «إخوان الدنیا تنقطع مودَّتُهُمْ لِسرعةِ انقطاع أسبابها» (علی بن محمد لیشی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۳).



عصبانیت برشمرده‌اند و می‌فرمایند: «[از دوستان تو] کسی که سه بار بر تو خشمناک شود و درباره‌ٔ تو بد نگوید، او را به عنوان دوست خود، انتخاب کن.»^۱

به امید آنکه بتوانیم دوستان خوبی برای زندگی ایمانی خود، انتخاب کنیم تا بتوانند کمک‌کار ما، در رشد معنوی و رسیدن به سعادت باشند. دوستانی از جنس شهدا که بتوانند ما را برای رسیدن به مراتب بالای انسانیت آماده کنند.



۱. «مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ وَ لَمْ يَقُلْ فِيكَ شَوْءٌ فَاتَّخِذْهُ لِتَفْسِيكَ خَلِيلًا» (محمد بن علی کراجکی طرابلسی، معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، ص ۳۴).

خاطرات

۱. رفاقت تعطیل

در دوره دبیرستان، چهار سال با محمد رفیق بودم. باهم به پایگاه مقاومت بسیج ثارالله و مسجد حاج رضا می‌رفتیم. خلاصه رفاقتمان طولانی بود.

وقتی وارد حوزه شد، سه چهار سالی همدیگر را ندیدیم تا اینکه کارم به کتابخانه حوزه کازرون افتاد و محمد را آنجا دیدم. کارمند حوزه شده بود و در کتابخانه کار می‌کرد. خیلی از دیدن یکدیگر خوش حال شدیم و حسابی گرم صحبت شدیم. کتابی که دنبالش می‌گشتم، در قفسه کتابخانه حوزه پیدا کردم. از کتاب‌های مرجع بود و طبق قانون کتابخانه، فقط باید در محیط کتابخانه از آن استفاده می‌کردم.

نشستم و مشغول مطالعه کردن شدم. چند ساعتی گذشت و خسته شدم. با خودم گفتم: «مشکلی نیست. کتاب را می‌برم خانه و شب باقی‌اش را می‌خوانم.»

موقع خروج از کتابخانه، کتاب را به محمد نشان دادم و گفتم: «من باید برم؛ ولی کتاب را لازم دارم. امانت می‌برم و برمی‌گردانم.»

در عین ناباوری، محمد خیلی جدی گفت: «متأسفانه امکانش نیست! خروج این کتاب از کتابخانه ممنوع است.» دستی به محاسنم کشیدم و گفتم: «محمد، برای ما که دیگر از این حرف‌ها نمی‌زنند، ما باهم رفیق هستیم!»



محمد گفت: «رفیق هستیم، باشد؛ ولی شما با این کار، من را مدیون می‌کنی و حقی به گردنم می‌ماند که نمی‌توانم جبران‌ش کنم.»

اصلاً چنین انتظاری نداشتم. رفیق خوبی بود؛ ولی همین‌که بحث قانون و بیت‌المال به میان آمد، با زبان بی‌زبانی گفت: «رفاقت تعطیل.»^۱

شهید محمد مسرور

۲. شب اول قبر

سجاد دوست صمیمی من بود. از ده‌سالگی تا روز شهادت، همراه و دوست هم بودیم. ما باهم بچه‌محل، هم‌پایگاهی، هم‌مسجدی، هم‌هیئتی و هم‌مدرسه‌ای بودیم.

سجاد به‌عنوان بسیجی نمونه پایگاه مقاومت کمیل، تکاور نیروی ویژه تیپ صابرین هم بود. من طبق قرار با سجاد، بعد از شهادتش، سه شب بر سر مزارش ماندم.

قرار این همراهی هم، از روزهای دبیرستان و قول و قرارهای آغاز شد که به هم دادیم. من و سجاد در دوران دبیرستان، سه‌شنبه‌ها یا پنج‌شنبه‌ها به قم و جمکران می‌رفتیم. در یکی از این سفرها، صحبت از مرگ و شب اول قبر پیش آمد و اینکه چه مرحله‌ای دارد و چقدر سخت است. سجاد به من گفت: «قول بده اگر من از دنیا رفتم، تو سه شب تا صبح، سر قبرم بیایی و تنهایم نگذاری.»

من هم گفتم: «اگر من زودتر از تو مُردم، تو باید بیایی.»

۱. نک: مهدی دُرّیاب، قصه دل‌کندن، ص ۳۶ و ۳۷.





آقاسجاد قبول کرد و باهم قول و قرار گذاشتیم.
در سال‌های گذشته، چند بار صحبت این قول شد. این
اواخر، بازهم قولمان را یادآور شد.

گفتم: «حاجی بی خیال! سه شب زیاد است.»

چیزی نگفت؛ ولی معلوم بود ناراحت شده است. تا اینکه
خبر شهادتش را شنیدم. سه شب تا صبح رفتم سر مزارش. قرآن
و دعا و فاتحه خواندم. صبح بعد از آن سه شب، موقع رفتن، به
سجاد گفتم: «رفیق، من به قولی که به تو دادم، وفا کردم!»^۱

شهید سجاد زبرجدی سهراب

۳. زود رفیق شدیم

طبیعت ماجرا این است که در مدرسه‌ها و خوابگاه‌ها،
کسانی که باهم شباهت و وجه اشتراکی دارند، زود همدیگر را
پیدا می‌کنند و دوستی برقرار می‌شود.

من، محمدامین، شیخ کمیل و چند نفر از دوستان دیگر،
به خاطر اینکه اخلاق و اعتقاداتمان شبیه به هم بود، زود باهم
انس گرفتیم. وجه اشتراکمان هم چند ویژگی اساسی بود: علاقه
به شهدا، روحیه بسیجی، هیئتی، ولایی و درس‌خوان بودن.^۲

شهید محمدامین کریمیان



۱. نک: سایت صبح، مدافعان حرم، سجاد زبرجدی سهراب، کد مطلب ۶۷۷۵۴؛ خبرگزاری تسنیم،
«سردار غریب با دعای خیر یک شهید آسمانی شد»، تاریخ دسترسی: ۲۸ مهر ۱۳۹۵؛

www.tasnimnews.com/fa/news/۱۲۱۶۳۱۷

۲. مهدی منصوریان، بزرگ‌مرد، ص ۲۵.

۴. یک کلمه

ولایت فقیه و بحث رهبری برای امین یک خط قرمز بود. یادم هست امین با ناراحتی آمد و گفت: «فلانی چنین نظرهایی درباره رهبری دارد و این حرف‌ها را زده است.» این بنده خدا کسی بود که تا دیروز، باهم رفیق بودیم و نشست و برخاست داشتیم.

امین گفت: «من دیگر از فردا، دور این بنده خدا را خط می‌کشم.» بعد از آن هم، یک کلمه با او هم صحبت نشد!

شهید محمدامین کریمیان

۵. سطح علمی

در عالم رفاقت، طوری رفتار می‌کرد که شما احساس نمی‌کردی در مقایسه با شما، سطح علمی بالاتری دارد. با اینکه دروس سطح حوزه را تمام کرده بود؛ ولی اگر با طلبه پایه دوم نشست و برخاست داشت، هیچ ابراز برتری در مقایسه با او نشان نمی‌داد.

نمونه اش خود من. از روز اولی که آمدم خوابگاه آیت الله خوانساری، با سعید دوست شدم و ارتباط داشتم. حدود یک سال تحصیلی از دوستی و رفاقتمان گذشت تا فهمیدم سعید یک پایه از من بالاتر است. آن هم به خاطر امتحانات فهمیدم. موقع امتحان، دیدم با ما برای امتحان همراه نمی‌شود، گفتم: «سعید، چرا با ما نمی‌آیی امتحان؟» گفت: «خب ساعت

۱. نک: مهدی منصوریان، بزرگ مرد، ص ۶۰.





امتحانمان فرق دارد!»

گفتم: «مگر پایه چند امتحان می دهی؟»

گفت: «پایه هشت.»

با تعجب گفتم: «مگر تو پایه هفت نیستی؟!»^۱

شهید سعید بیاضی زاده

۶. امتحان

بحثی در دروس حوزوی هست به نام «استصحاب» که مقداری پیچیده و سخت است.

چیزی به امتحان نمانده بود و من استصحاب‌های نوع اول و دوم و سوم را درست نفهمیده بودم. سعید آمد بالای سرم و پرسید: «چه کار می کنی؟» گفتم: «گیر افتادم توی استصحاب!» یک ساعت تا امتحان خودش وقت باقی مانده بود و پنج‌شش ساعتی تا امتحان من. وقتی دید مشکل دارم، کتابش را گذاشت کنار و نشست کنار من. حدود نیم ساعت وقت گذاشت و تمام مطالب را به صورت خلاصه و جمع‌وجور برایم گفت.

کمتر دوست و رفیقی پیدا می‌شود که این‌طور از خودگذشتگی کند و مثل سعید، لحظات حساس قبل از امتحانش را به دیگری اختصاص دهد.^۲

شهید سعید بیاضی زاده

۱. نک: مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۱۶.

۲. مهدی منصوریان، راز انگشتر، ص ۵۳.

۷. گره‌گشایی

از حوزه علمیه قم با من تماس گرفتند که پایان نامه شما، یکی از پایان نامه‌های برتر شناخته شده است و فلان روز بیایید قم تا در مراسم تجلیل از پایان نامه‌های برتر، شرکت کنید.

قبلاً برای کارهای مختلف مزاحم سعید شده بودم و نمی‌خواستم این بار مزاحمتی برای درس خواندنش ایجاد کنم؛ به همین دلیل، به حدود شش نفر از دوستانی که در قم داشتم، تماس گرفتم تا به جای من در مراسم شرکت کنند. می‌گفتم هر چیزی به عنوان هدیه دادند، برای خودتان؛ ولی به دلیل اینکه ساعت هفت شب همایش برگزار می‌شد، کسی قبول نکرد.

ناچار زنگ زدم به سعید و بدون اینکه مسئله را مطرح کنم، احوالپرسی کردم و گفتم: «فلان روز تا چه ساعتی کلاس داری؟»

گفت: «تا ساعت هفت.»

این را که گفت، از گفتن حرفم منصرف شدم. حرفمان که تمام شد، خواستم خدا حافظی کنم، گفتم: «پس این سؤال‌ها را برای چه پرسیدی؟ چه کار داشتی؟»

خواستم حرفی نزنم، ولی آن قدر اصرار کرد تا بالاخره گفتم که فلان همایش هست. بدون درنگ قبول کرد به جای من در مراسم شرکت کند.

این یک نمونه از کارهایی بود که در حق دوستانش انجام می‌داد و به نوعی گره‌گشایی می‌کرد.^۱

شهید سعید بیاضی زاده



۸. اشتباه

مدتی بود که وارد هیئت عزاداری شده بودیم. با بچه‌های هیئت هم، خیلی رفیق بودیم. تا اینکه یکی از دوستان برای ما صحبتی کرد به این مضمون که روشی که در این هیئت برای عزاداری انتخاب شده، اشتباه است و شما دارید اشتباه عمل می‌کنید.

ما هم شور جوانی داشتیم و قبول نمی‌کردیم که کسی بگوید: «کار شما اشتباه است»؛ حتی به او برگشتیم [گفتیم] که چرا این حرف‌ها را می‌زنی.

ولی احمد وقتی حرف‌های این بنده‌خدا را شنید و دید حرف حق می‌زند، حرفش را قبول کرد.

بچه‌های هیئت از رفقای صمیمی ما و احمد بودند و سخت بود این حرف‌ها را به آن‌ها بزنیم؛ ولی احمد این کار را کرد و اشتباهات بچه‌ها را تذکر داد؛ حتی وقتی دید حاضر نیستند از کارهای اشتباهشان دست بردارند، دور رفاقت با آن‌ها را خط کشید و قطع رابطه کرد.^۱

شهید احمد مکیان

۹. قطع رابطه

دو تا از دوستانمان بودند که احمد اصرار داشت با این‌ها قطع رابطه کنیم. برای حرفش چند دلیل داشت: اول اینکه بددهن بودند و فحش می‌دادند، دوم اینکه پاسوربازی می‌کردند



و سوم که از همه مهم‌تر بود، اینکه تقیّدی نسبت به نمازشان نداشتند. انگار نماز را تفریحی می‌خواندند.

می‌دانست که رفاقت با آن‌ها، به مرور روی اخلاق و اعتقادات ما اثر می‌گذارد.^۱

شهید احمد مکیان

۱۰. کفش تمیز

همراه با گروه سرود، کلی تمرین کرده بودیم تا برنامه خوبی را اجرا کنیم. برای اجرای سرود، جلوی بچه‌های مدرسه و پدر و مادرها، لحظه‌شماری می‌کردم. بالاخره روز موعود رسید و یک ساعت به جشن باقی مانده بود. مدیر مدرسه برای بازدید از کارها آمده بود. وقتی بچه‌های گروه را دید، من را صدا زد و گفت: «تو با این کفش‌های پاره‌ات می‌خواهی بایستی جلوی جمع، سرود اجرا کنی؟ نه نه! این‌طور که نمی‌شود. آبروی ما می‌رود!»

هرچه گفتم: «غیر از این، کفشی ندارم و اصلاً مگر مردم با کفش ما کار دارند. شما را به خدا بگذارید همین یک بار که این همه تمرین کرده‌ام، در گروه بمانم»، هیچ فایده‌ای نداشت. بغض کردم و اشک توی چشمانم حلقه زد. نفهمیدم صالح کی رفت و کی برگشت. دیدم لیخندزنان، کفشی تمیز و سالم را جلوی پایم گذاشت، گفت: «یادت باشد بعد از مراسم، پس بدهی!»^۲

شهید عبدالصالح زارع

۱. مهدی منصوریان، سند گمنامی، ص ۵۱.

۲. سیدحمید مشتاقی نیا، عبد صالح، ص ۲۵.



۱۱. طرح دوستی

جوانی در همسایگی او بود که در بدزبانی و قُلدری، شُهرهٔ محل بود. اهل نماز و روزه هم نبود. صالح اصرار داشت بهانه‌ای پیدا کرده و با او طرح دوستی بریزد. خیلی‌ها می‌گفتند: «تلاشت بی‌نتیجه می‌ماند»؛ ولی صالح کار خودش را می‌کرد. یک مینا برای خودش داشت که نمی‌توانست از آن دست بردارد، می‌گفت: «من که نباید نسبت به این جوان منحرف، بی‌تفاوت باشم.» خیلی وقت صرف کرد و زحمت کشید.

بالاخره توانست با او طرح دوستی بریزد و او را از راه اشتباهی که در زندگی‌اش انتخاب کرده بود، نجات بدهد.^۱

شهید عبدالصالح زارع



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی‌الحدید معتزلی، عبدالحمید بن هبة‌الله بن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه لابن ابی‌الحدید، به تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، ج ۱ و ۱۲، چ ۱، قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله علیه، ۱۴۰۴ ق.
۳. ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی بن شعبه، تحف‌العقول عن آل‌الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به تحقیق و تصحیح علی‌اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ق.
۴. آذری قمی، احمد، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، چ ۳، قم: دارالعلم، ۱۳۷۲ ش.
۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، به تحقیق و تصحیح جلال‌الدین محدث، ج ۱، چ ۲، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ق.
۶. پاشازاده، محمد، لبخند حاج قاسم (مجموعه خاطرات پاسدار شهید شهید مدافع حرم، رضا خزّمی)، چ ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری مبین، ۱۳۹۶ ش.
۷. پیام، سید محسن، دُرّ دوران (مجموعه خاطرات پاسدار شهید مدافع حرم، محمود نریمانی)، چ ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری مبین، ۱۳۹۶ ش.
۸. پیام، سید محسن، مرد میدان (مجموعه خاطرات پاسدار شهید مدافع حرم، مهدی حسینی)، چ ۱، تهران: مؤسسه





فرهنگی هنری مبین، ۱۳۹۶ ش.

۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، به تحقیق و تصحیح مصطفی درایتی، چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۱۰. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، به تحقیق و تصحیح سید مهدی رجایی، چ ۲، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۱. حبیب پور، سید حبیب، ولایت فقیه: گزیده موضوعی وصیت نامه شهدا (۱۴)، چ ۱، تهران: شاهد، ۱۳۹۲ ش.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱۶، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت ع لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۱۳. خمینی، سید روح الله، صحیفه امام، ج ۱۰، چ ۵، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۹ ش.
۱۴. ذریاب، مهدی، قصه دل کندن (داستان زندگی طلبه مدافع حرم، شهید محمد مسرور)، چ ۱، قم: راد اندیشه، ۱۳۹۶ ش.
۱۵. دستغیب، سید عبدالحسین، ولایت، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۲ ش.
۱۶. رفیعی، علی، اهمیت، جایگاه و مفهوم ولایت فقیه، چ ۱، قم: معارف، ۱۳۸۸ ش، به نقل از: سایت مؤسسه مطالعاتی صراط مبین.
۱۷. شعیری، محمد بن محمد بن حیدر، جامع الاخبار، چ ۱، نجف: مطبعة حیدریة، بی تا.
۱۸. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، امالی



الصدوق، چ، ۶، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.

۱۹. طوسی (شیخ الطائفة)، محمدبن حسن، الامالی، چ، ۱، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.

۲۰. علی بن ابی طالب علیه السلام، نهج البلاغه، به کوشش محمدبن حسین موسوی بغدادی الشریف الرضی (سید رضی)، به تحقیق و تصحیح صبحی سالم، چ، ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.

۲۱. علیجانزاده روشن، محدثه، ابووصال (روایت زندگی شهید مدافع حرم، محمدرضا دهقان امیری)، چ، ۳، قم: شهید کاظمی، ۱۳۹۶ ش.

۲۲. عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، به تحقیق و تصحیح هاشم رسولی محلاتی، چ، ۱، تهران: مکتبه العلمیة الاسلامیة، ۱۳۸۰ ق.

۲۳. فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی کاشانی، تفسیر الصافی، به تحقیق و تصحیح حسین اعلمی، چ، ۴، ۲، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.

۲۴. کراچی طرابلسی، محمدبن علی، معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، به تحقیق و تصحیح احمد حسینی، چ، ۲، تهران: المکتبه المرتضویة، ۱۳۹۴ ق.

۲۵. کلینی رازی، محمدبن یعقوب، الاصول من الکافی، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ، ۱ و ۲ و ۵، چ، ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

۲۶. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، پسرک فلافل فروش (زندگی نامه و خاطرات طلبه جانباز شهید مدافع حرم محمد هادی ذوالفقاری)، چ، ۱، تهران: شهید ابراهیم هادی،



۱۳۹۴ ش.

۲۷. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، به تحقیق و تصحیح حسین حسینی بیرجندی، چ ۱، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۶ ش.

۲۸. متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، به تصحیح بکری حیانی و صفوه سقا، ج ۱۶، چاپ قدیم، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق، به نقل از: کتابخانه دیجیتال نور.

۲۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، ج ۳۸ و ۷۴ و ۷۴، چ ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۳۰. مشتاقی نیا، سیدحمید، عبد صالح (روایت‌هایی از سبک زندگی شهید مدافع حرم، عبدالصالح زارع بهنمیری)، چ ۱، قم: مؤسسه فرهنگی مطاف عشق، ۱۳۹۷ ش.

۳۱. معصومیان، مصیب، شهید عزیز (مجموعه خاطرات شهید مدافع حرم، محمود رادمهر)، چ ۳، قم: شهید کاظمی، ۱۳۹۷ ش.

۳۲. مفید (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، الاختصاص، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، چ ۱، قم: دار المفید، ۱۴۱۳ ق.

۳۳. ملاحسنی، محمدرسول، یادت باشد (شهید مدافع حرم حمید سیاهکالی مرادی به روایت همسر شهید)، چ ۱۳، قم: شهید کاظمی، ۱۳۹۷ ش.

۳۴. منصوریان، مهدی، بزرگ‌مرد (روایت‌هایی از سبک زندگی



شهید مدافع حرم، محمدامین کریمیان)، چ ۱، قم: مؤسسه فرهنگی مطاف عشق، ۱۳۹۷ ش.

۳۵. منصوریان، مهدی، راز انگشتر (روایت‌هایی از سبک زندگی شهید مدافع حرم، سعید بیاضی زاده)، چ ۱، قم: مؤسسه فرهنگی مطاف عشق، ۱۳۹۷ ش.

۳۶. منصوریان، مهدی، سند گمنامی (زندگی و خاطرات شهید مدافع حرم، احمد مکیان)، چ ۲، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۶ ش.

۳۷. نوری طبرسی (محدث نوری)، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، چ ۱، قم: مؤسسه آل‌البتیت ع‌ا‌ل‌ه‌ی‌ت‌ه، ۱۴۰۸ ق.

۳۸. هاشمی خویی، حبیب‌الله، منهج البراعة فی شرح نهج البلاغة، به تحقیق و تصحیح ابراهیم میانجی، ج ۷، چ ۴، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ ق.



سایت‌ها

۱. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی):

www.Khamenei.ir

۲. پایگاه اطلاع‌رسانی خبری تا شهدا:

www.tashohada.ir

۳. پایگاه خبری آفتاب:

www.aftabnews.ir

۴. پرتال فرهنگی راسخون:

www.rasekhoon.net

۵. خبرگزاری تسنیم:

www.tasnimnews.com

۶. خبرگزاری فارس:

www.farsnews.com

۷. سایت جوان آنلاین:

www.javanonline.ir

۸. سایت خبری رجانیوز:

www.rajanews.com

۹. سایت صبح (گروه فرهنگی هاتف):

<http://www.sobh.org>

۱۰. سایت گنجینه شهدای جهان اسلام:

www.martyrsofislamicworld.blog.ir



۱۱. سایت مشرق نیوز:

www.mashregnews.ir

۱۲. سایت نوید شاهد (پایگاه اطلاع‌رسانی فرهنگ ایثار و شهادت):

www.navideshahed.com

۱۳. شبکه اطلاع‌رسانی دانا:

www.dana.ir

۱۴. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پایگاه جامع تاریخ
معاصر ایران:

www.revolution.pchi.ir





مسابقه فرهنگی سبک زندگی مدافعان حرم

توضیحات شرکت در مسابقه

* پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است و افراد بالای دوازده سال می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.

* به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقات فرهنگی شرکت کنید:

۱. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی: برای این کار، کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها را به صورت یک عدد چهاررقمی، از چپ به راست، همراه با نام و نام خانوادگی خود به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.

مثال: سبک زندگی مدافعان حرم ۱۳۲۴ احسان رضوانی‌پور

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی:

haram.razavi.ir



۳. پاسخ به پرسش‌ها در پاسخ‌نامه: پاسخ‌نامه تکمیل شده را می‌توانید به صندوق‌های مخصوص مستقر در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی فرهنگی بیندازید یا به صندوق پستی ۳۵۱-۹۱۷۳۵ ارسال کنید.

* هزینه ارسال پاسخ‌نامه از طریق قرارداد «پست جواب‌قبول» پرداخت شده است و لازم نیست از پاکت و تمبر استفاده کنید.

* آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

* قرعه‌کشی از بین پاسخ‌های کامل و صحیح و به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه آن نیز از طریق سامانه پیامکی گفته شده به اطلاع برندگان می‌رسد.

تذکر: پیشنهادهای و انتقادهای خود را در پیامکی جداگانه ارسال کنید.

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۹

پرسش‌ها

پرسش اول: شهید محمود رادمهر در وصیت‌نامه‌اش به چه کار مهمی تأکید کرده است؟

۱. کسب تحصیل
۲. نماز اول وقت
۳. فعالیت فرهنگی
۴. مطالعه

پرسش دوم: توصیه شهید محمدهادی ذوالفقاری برای رسیدن به معراج و سعادت چه بوده است؟

۱. پرهیز از حسادت
۲. خواندن کتاب معراج السعادة
۳. نیکی به والدین
۴. تحصیل تقوا

پرسش سوم: شهید محمد دانشی کهن، مهم‌ترین عامل پشرفت انقلاب اسلامی را چه دانسته‌اند؟

۱. وجود ولایت فقیه
۲. روحیه انقلابی
۳. وجود نیروی جوان
۴. ایمان به خدا

پرسش چهارم: بر اساس فرمایش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ریشه عقل، پس از ایمان چیست؟

۱. راست‌گویی
۲. رازداری
۳. دوستی با مردم
۴. وفاداری



پاسخ نامه مسابقه فرهنگی سبک زندگی مدافعان حرم

نام و نام خانوادگی: نام پدر:

تحصیلات: استان: شهر:

تلفن ثابت با کد شهر: شماره همراه:

گزینه	۱	۲	۳	۴
پرسش				
اول				
دوم				
سوم				
چهارم				

نظر سنجی کتاب سبک زندگی مدافعان حرم

ردیف	موضوع	بسیار کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و ...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفید بودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					

پیشنهادات و انتقادها:

.....

.....

لبه کاغذ را پس از برش، تا زده و بچسبانید

پست جواب قبول



فرستنده:

.....

.....

کد پستی:

از این قسمت تا شود

هزینه پستی بر اساس قرارداد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی
صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵